

کمال خجندی و محیط اجتماعی فرهنگی تبریز

بدرالدین مقصود

شاعر ترانا و صاحب ذوق تاجیک، خواجه کمال خجندی، در زمانی عرصه وجود گذاشت که قریب تمام شهرها و آبادیهای ماوراء النهر خراسان و ایران بر اثر حمله مغول تبدیل به ویرانه‌ای شده بود. آن او، سخت‌رو دشوار در زمان حکمرانی سلانه تیمور نیز ادامه یافت که احو محیط سیاسی و اجتماعی سرزمینهای مذکور را با نابسامانیهای بد رو برو ساخته بود. دربارهٔ حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این دم از جانب دانشمندان شوروی سابق و کشورهای دیگر، بررسیهای زی انجام یافته است، بویژه در این امر خدمات و. و. بارتولد (۹۵، ۹۶)، و مورخان بعدی، ا. ی. یاکوبوسکی (۱۶۵)، ا. پ. پیتر ووسکی (۱۳۸)، ا. ل. چیخانویچ (۱۶۱)، ن. محموداف (۱۲۱)، ا. علی زاده (س. خطیبی (۱۶۰)، ب. غفوروف (۱۶۶) و ... که از سرچشمه‌ها و دقیق تاریخی، نتایج سودمندی برده‌اند، شایان توجه است. بنابراین، دانستیم در اساس این کارها، و معلومات سرچشمه‌ها و منابع تاریخی ادبی فقط نقشهٔ سیاسی ماوراء النهر، خراسان و ایران را در سدهٔ چهارم میلادی به طور مشخص شرح دهیم؛ با توجه به اینکه زندگی کمال، ا

در تبریز سپری گشته است، به فضای فرهنگی این شهر در دوران کمال پرداخته می‌شود.

باید تذکر داد که در قرن دوازدهم میلادی تمام سرزمینهای ماورالنهر، با وجود آنکه رسماً از سوی حاکمان محلی، چون محمود یلواج و پسرش مسعود بیگ اداره می‌شد (۶۱۵-۶۱۶) و در عمل در اختیار جغتای-پسر دوم چنگیز قرار داشت، از این رو تا نیمه اول قرن چهاردهم از سرزمین ماوراءالنهر با نام اولوس «جغتای» نیز یاد می‌شود و آخرین نماینده آن در ماوراءالنهر غازان سلطان خان بود که که کوشش می‌کرد با ظلم و ستم، حکومتش را پایدار نگاه دارد (۲۱ و ۵۳). سرچشمه و منبع با ارزش برای آگاهی بیشتر از وضع این دوره و پراکندگی سیاسی آن، کتاب *ظفرنامه* شرف‌الدین علی یزدی (وفات ۷۰-۱۴۶۹ م) می‌باشد. از نوشته این مؤلف می‌توان پی برد که در زمان حکمرانی غازان سلطان خان، نشانه‌های ترویج گریز از مرکز پدید آمده بود، هر یک از امیران مغول که کمتر وابسته به شجره و خاندان چنگیز بودند، خود هوای استقلال در سر داشتند. به همین جهت، او برای استوار نگاه داشتن حاکمیتش از تمام واسطه‌ها استفاده می‌کرد، و امیران سرکش را مجازات می‌کرد. یکی از این امیران سرکش امیر غازان خان بود که بعضی امیران دیگر اولوس جغتای را متحد نموده، به مقابله با غازان سلطان خان سر برداشت و او را در «قرشی» از میان برد. بدین ترتیب اساس و حاکمیت واقعی خانهای جغتای در ماوراءالنهر خاتمه یافت و به جای آنها امیرانی از نژاد مغول و ترک روی کار آمدند. در زمان حاکمیت امیر غازان خان نیز در بین طبقه حاکم تضادها ادامه داشت، و خود او قربانی این گونه تضادها و اختلافها گردید (۳۰ و ۵۳). بعد از کشته شدن وی، ضدیت و اختلافهای داخلی امیران و حاکمان باز هم شدت یافت. به اشاره درست «ا. م. گوریویچ» یکی از تیره‌ترین ادوار تاریخ ماوراءالنهر در قرن چهاردهم، از روز مرگ امیر غازان خان تا به

قدرت رسیدن امیر تیمور می باشد (۴ و ۱۴۱). در نتیجه، در نیمه دوم این قرن، پس از انحطاط اولوس جغتای، تا ظهور امیر تیمور، ماوراءالنهر به چند امارت و سلسله خاندانهای کوچکی که هیچ گونه اهمیت سیاسی و اقتدار دولتی نداشتند، تقسیم گردید. حکمرانی مغولها فقط در ترکستان شرقی و ولایت هفتروود باقی مانده بود (۸۰ و ۷۹ و ۹۴). در این دوره از یک طرف جنگ و خونریزیهای بین امیران و قبیله های مختلف این طایفه، و از سوی دیگر هجرمهای غارتگرانه مغولان ترکستان شرقی، و ولایت هفتروود اوضاع و احوال مملکت را فزاینده تر کرده بود. بنا بر گفته خواندمیر، در کتاب حیب السیر، در این دوره پس از وفات امیر غازان خان در ماوراءالنهر هرج و مرج زیادی پیش آمد و در هر یک از شهرها، ولایات و قصبه ها، اوباشی سربرداشته، با بهانه های، دعوی استقلال می کرد. در سمرقند، امیر بیان سلدوز، در سرای، امیر حسین، در شهر کش، امیر خواجه برلاس، و امیر خواجه بابزید جلایر، در خجند، امیر خزر یساغور، در حصار شادمان، و همچنین چندین امیر و امیرزاده که دعوی حکمرانی داشتند، از همین جمله بودند (۱۷ و ۴۲). پراکندگی سیاسی خراسان را در این دوره شرف الدین علی یزدی به تصویر کشیده است. نظر به نوشته وی، «چغای بوغاسلدوز» مغول در بلخ حکمرانی می کرد. در شبرغان «محمد اپردی» که از قبیله نایمان مغول بود، دم از استقلال می زد، و کبخسرو در ختلان بر مسند حاکمیت نشسته بود. شاهان بدخشان نیز به غیر از خودشان کسی دیگر را به رسمیت نمی شناختند. بین این امیران همیشه کشاکش و جنگهای خونینی صورت می گرفت، با کوچکترین بهانه بر سر همدیگر می تاختند و فتنه و آشوب ایجاد می نمودند، که در نتیجه مردم زحمتکش و بیچاره گرفتار سرگردانی می شدند (۳۲ و ۵۳). باید یاد آور شد که در نظام حاکمیت سیاسی و شیوه حکمرانی این حاکمان دیگر یاسای (۱۹) «بزرگ» چنگیز رعایت نمی شد و گذشته از این، برای

چهاردهم بسیاری از شاعران و دانشمندان در جستجوی گوشه‌ای امن، از ماوراءالنهر و خراسان رخت بر بسته به کشورهای دیگر می‌رفتند، به عنوان مثال یدرچاچی (وفات ۱۳۴۴م)، ابن نصرت خجندی (تولد ۱۳۵۶م) عصمت بخاری (تولد ۱۳۶۵م)، ضیاء نخشی (وفات ۱۳۵۰م) که به هندوستان گریختند؛ ناصر بخاری (وفات ۱۳۷۱-۷۲م) به عراق رفت، کمال خجندی راه حجاز را پیش گرفت. در اثر همین گونه نابسامانیها و جبر و ظلم بود که مردم به تنگ آمده، قیام می‌کردند. ا. ی. نیکوباباوسکی، حیات سیاسی ماوراءالنهر را در قرن چهاردهم میلادی در مقایسه با قرن سیزدهم، و خیمتر توصیف کرده است (۱۳ و ۱۶۵). این را ما در مثال طغیان سربداران خراسان و بعد نیز در خروش سربداران سمرقند، به طور کاملاً آشکار می‌بینیم. بررسی شورش سربداران خراسان در تحقیقات عباس اقبال آشتیانی (۱۹۳) ر. نبی‌اف (۱۳۳)، ن. و. پیگولوسکایا (۱۲۰)، ا. پ. پطروشفسکی (۱۴۰) آمده است. سربداران خراسان از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۸۱م در سبزوار مرکز خراسان به طور مستقل حکومت کردند. با اینکه مدت حکمرانی سربداران سمرقند بسیار کوتاه بود، ولی «مبارزه‌های بود که از جانب فقرا بر ضد توانگران به عمل آمده، مردم زحمتکش از سودجویان و دیگر ظالمان انتقام گرفتند.» (۶۴۲ و ۱۶۶). این موضوع از سوی تاریخ‌شناسان: بارتولد (۹۶) گوریویچ (۱۱۴)، صالح‌اف (۱۴۵)، نبی‌اف (۱۳۳) غفوروف (۶۴۱-۶۴۴) و... به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. اوضاع سیاسی ایران نیز تفاوت چندانی با مناطق یاد شده نداشت. ولی باید اشاره کرد که با وجود نابسامانی اوضاع سیاسی بعضی ولایات و شهرستانها که از هجوم چنگیزیان در امان مانده بودند، حیاتی توأم با آرامشی نسبی داشتند، و تبریز از جمله این مناطق بود. نظر به اخبار یاقوت حموی در معجم البلدان و تحقیقات مینورسکی، تبریز در زمان ازبک‌خان و شمس‌الدین طغرایبی،

با پرداخت خراج دو بار از هجوم وحشیانه مغول نجات یافته است (۱۳ و ۲۰۳). در حالی که به نقل از مارکس در دیگر ناحیه‌ها «در نتیجه حمله مغول آثار صنعت، هنر، کتابخانه‌های غنی، کشاورزی و... به دام بلا فرو رفت.» (۲۲۱ و ۲). امیر تیمور نیز که در دوران سلطان احمد جلایر (سال ۷۷۸ هجری) با لشکری گران وارد تبریز شده بود، به گرفتن مال از اهالی قناعت نموده، بدون دست زدن به غارتگری و خرابکاری شهر را ترک کرد (۲۹۰ و ۵۳). همین طور، شهر تبریز و ساکنان آن از هجوم وحشیانه آن ظالمان نجات یافته‌اند.

وضع اجتماعی و فرهنگی تبریز در عهد کمال خجندی

الف. اوضاع اجتماعی و پیشرفت کسب و هنر: شهر تبریز در جنوب آذربایجان ایران واقع بوده، به قول حمدالله مستوفی تاریخ‌شناس و جغرافی‌دان مشهور قرن چهاردهم، منسوب به اقلیم چهارم است و بنای آن به فرمان زبیده دختر ابو جعفر عباسی، همسر هارون الرشید به سال ۱۷۵ هجری ۸۰۲ میلادی صورت گرفته است (۴۱، ۷۵). این شهر تا عصر چهاردهم میلادی چندین بار بر اثر زمین‌لرزه، سیل و دیگر آفات طبیعت ویران شده، و از نو آباد شده است (۱۶، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۴، ۶۶، ۱۲۲). تبریز در زمان یاد شده، دارای باغستانهای بسیار و آبهای گوارای «مهران رود»، «سردرود»، «سرخاب» «چرند آب» و بیش از نهمصد کاریز بوده که شهر را شاداب می‌نمودند (۴۱، ۷۷). انواع مختلف غله و میوه‌جات، بویژه سیب و زردآلو و انگور و... بهتر از هر جای دیگر در این منطقه به عمل می‌آمده است (۱۶، ۲۰۳). در آثار تاریخی و تذکره‌ها، تبریز به عنوان شهری آباد، جذاب، خوش آب و هوا توصیف شده است. یاقوت حموی نوشته است که: «تبریز شهر بلاد آذربایجان و شهری آباد و زیباست» (۱۶، ۲۰۳) محمدابن هندو شاه نخجوانی (تولد ۱۲۸۸ م) - منشی شناخته شده

آذربایجان، نخجوان را ستوده، در زیبایی آن را بعد از تبریز قرار داده، می نویسد: اشهری که در مجموع ممالک بعد از بغداد و تبریز متزهی مثل آن هیچ دیده، ندیده بود و هیچ گوش، نشنیده. (۴۶۸، ۱۴). همین مؤلف در جایی دیگر می نویسد: «مدینه دارالملک تبریز از معظمت بلاد ممالک اسلام است.» (۴۸۱، ۱۴). شاعر قرن سیزدهم و ابتدای قرن چهاردهم یعنی نزاری قهستانی که در ماه محرم سال ۶۷۹ هـ ق (ماه مه ۱۲۸۱) تبریز را دیده است، از زیبایی و فضای جانفزای آن به شوق آمده، در سفرنامه منظوم خود آورده است:

بعد عید از ساکن و ارتیز آمدیم

غیره مه را به تبریز آمدیم

یافتم شهری مکان عیش و حور

ملک فردوس پر از غلمان و حور

جنتی کائنات حور پیرامون بود

جای من وقتی که دل با من بود.

[۹۲، ۹۳]

هر چند در تصویر «نزاری» مبالغه هست، ولی دور از حقیقت هم نیست، زیرا شاعر هیچ یک از شهرهایی که دیده بود؛ چنین وصف نکرده است. مثلاً شهر باکو در نگاه او شهری کوچک و تیره و بی جلالت نموده است (۹۷، ۹۳). کمال خجندی نیز که تبریز را به جان می پرورید، در اشعارش از آن بارها با محبت یاد نموده است. به عنوان مثال در مقطع غزلی آن را به بهشت تشبیه کرده و گفته است:

زاهدان تو بهشت جو که کمال

والیان گوه خواهد و تبریز

اج ۲، ۱۷۴

تبریز مرا به جای جان خواهد بود
پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود [۳۶۷ و ۴۴]
وصف تبریز در مجمع البلدان یا قوت حموی (قرن ۱۳م)،
عجایب الدنيا (مؤلف نامعلوم، عصر سیزدهم)، تاریخ عالم آرا نوشته
اسکندر بیگ منشی، هفت اقلیم امین احمد رازی و... آمده است. مردم
تبریز، سفیدچهره، خوش صورت و متکبر و صاحب عدت بوده‌اند
(۷۷، ۴۱). حمدالله مستوفی، تبریز را ستوده، مردمانش را «بغایت لطیف
و شیرین سخن» ذکر کرده است (۷۷، ۴۱). نفوس آن نیز بسیار بوده است.
سفیر اسپانیایی «روی گانزالس دی کلاویخو» تذکر می‌دهد که: «در تبریز
دویست هزار خانواده، بلکه بیشتر از آن موجود است» (۵۴، ۱۹). اگر هر
عائله به طور متوسط پنج نفر محاسبه شود، در این صورت جمعیت آن به
یک میلیون نفر می‌رسد. این اطلاعات با اخبار سیاح فرانسوی «ژردین
دی سیورک» که پس از مارکو پولو در ابتدای قرن چهاردهم از تبریز دیدن
نموده است، کاملاً مطابقت دارد. او نوشته بود: «عجایبات بزرگی در ایران
دیدم و آن این است که بزرگترین شهر آنجا شهری است با نام تبریز که
دویست هزار خانوار دارد (۱۳۵، ۱۸). اگر اطلاعاتی که رشیدالدین
فضل‌الله درباره اندازه «ربع رشیدی» و مساحت «شنب غزانیه» به دست
داده، درست محاسبه شده باشد، در آن صورت امکان دارد، واقعاً چنین
باشد. زیرا فقط «شنب غزان» را رشیدالدین از تبریز کهنه بزرگتر می‌داند
(۲۳۵، ۴۶). مطالب حافظ ابرو نیز در ذیل جوامع التواریخ رشیدی جالب
است: «در فصل خریف این سال (۷۷۱) بود که وبای عظیم واقع شد.
چنانچه قریب سیصد هزار آدمی فرورفت و چون و با آخر شد، معلوم
نبود که کسی از تبریز تلف شده باشد (۱۹۶، ۳۳). در روضة الصفا اثر
میرخواند، نیز چنین اطلاعاتی آورده شده است (۱۸۷، ۸۱).
معلوم می‌شود که تبریز در قرن چهاردهم میلادی شهری بزرگ و

پرجمعیت بوده است. حرفه استاسی مردم تبریز قبلاً کشاورزی، باغداری و دامداری بوده است. ولی در قرن چهاردهم، رشد صنعت و هنر در شهرهای غرب ایران، بویژه در مرکز آذربایجان - شهر تبریز - قابل توجه است. این شهر هنوز در قرن چهاردهم مرکز مهم رشته صنعتی، خصوصاً شاهی بافی (ابریشم) بود (۱۹۶-۱۳۸). از پیوند قرنهای سیزدهم - چهاردهم، در زمان ایلخانان مغول تبریز به یک مرکز بزرگ تجاری، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سراسر «آسیای نزدیک» تبدیل می‌یابد و این شهر بتدریج به حد کمال آبادانی و عظمت رسید که تا مدت‌ها یکی از معتبرترین مراکز فرهنگی محسوب می‌شد. تبریز در زمان «چوبانیان»، «جلایریان» و «تیموریان» نیز دارالسلطنه، (یعنی پایتخت آذربایجان) به شمار می‌رفت (۷، ۱۴). طبق اطلاعاتی که کلاویخو - که در سال ۱۴۰۴ م از تبریز دیدن نموده است - به دست داده است، این شهر دارای کوچه و خیابانهای آزاده و آراسته بوده است که مملو از دکان و امثال و اجناس مختلف از جمله کالاهای ابریشمی، کاغذی و رنگهای گوناگون: سندل، نفتو، دُر و جواهر و... بود که می‌فروختند (۱۹۶، ۱۳۹) همچنین جهانگرد یاد شده نوشته است که «تبریز از همه بزرگتر و مهمترین شهرهای ایران است. این شهر تجارتنی است، مساحت شهر خیلی عظیم و از جهت پول و مال دارا بوده است.» (۱۹:۵۴). بویژه در همین دوره نقش اقتصادی تبریز در آذربایجان رو به افزایش بوده است.

۱. پ. پطروشفسکی، این شهر را بزرگترین مرکز تجاری تمام شرق میانه می‌شمارد. تبریز جای بازدهی و بارگیری و مکان گمرکات بزرگ بازرگانی بوده است (۱۹۵، ۱۳۹).
 راه اساسی کاروان‌گذر که در آن دوران خاور را به مغرب می‌پیوست، از تبریز می‌گذشت، و کاروانهای تجاری چین و هندوستان و خراسان و خوارزم و عراق و لرستان... از شاهراه تجارتنی تبریز گذشته و به سواحل

دریای سیاه و دریای مدیترانه می‌رسید (۱۸۴ و ۱۳۷). دانشمند روسی «ی. م. سویت» نگاشته است که راه تجارتي تبریز از مناطقي عبور می‌کرد که از دست راهزنان خان‌نشین آلتون‌آردو و مصر در امان بود. از سوی دیگر، ایلخانان در قیاس با حکومت مصر، از سوداگران خراج کم می‌گرفتند و امکان می‌دادند که همه نوع مال، به هر جا که تجار خواهند، انتقال داده شود (۱۸، ۵۱). بنابراین، راه تجارتي تبریز، در سده چهاردهم مدام پرتحرک بوده، و از این رو، بازرگانان، چه غربی و چه شرقی از این جاده خوب استفاده می‌کردند. به همین صورت بر نفوس تبریز به عنوان و همانند شهری تجارتي روزتاروز افزوده می‌شد. جهانگرد ونیزی، مارکوپولو که در سالهای هفتاد قرن سیزدهم از تبریز گذشته است، می‌نویسد که: «تبریز را دیدم، شهری است بزرگ و با عظمت، موقع آن خیلی عالیست. تمام دنیا به این شهر کالا می‌فرستد، تجار لاتینی (۴) برای خرید اجناس خارجی وارد آنجا می‌شدند.» (۶۰ و ۱۷). چنین تصویری از تبریز را در آثار بسیاری از نویسندگان شرق و غرب می‌توان دید. رئیس صلیب‌داران (صلیبیون)، «باوریا» جناب «یاگن شلت برگر» که در جنگ تیمور و سلطان بایزید، به اسارت درآمد، و بسیاری از شهرهای آسیا را دیده است، در سفرنامه خود ذکر می‌کند که: تبریز شهر اساسی تمام ایران است و عایدات میرانشاه از این شهر، نسبت به عایدات پادشاه بزرگ عیسوی زیادتر است؛ زیرا این شهر بزرگترین مرکز معاملات تجارتي است (۲۳، ۴۰). راهب فرانسوی «آداریکی پاردینانی» نیز درباره تبریز خیلی نوشته است: «این شهر از جهت تجارت مشهورترین و بهترین شهرهای دنیا است... خان تنها از این شهر بیشتر از آن عایدی دارد که پادشاه فرانسه از تمام قلمرو خود می‌ستاند.» (۳۸۴ و ۱۰۸). این ارزیابیهای نویسندگان اروپایی آن دوران، خالی از حقیقت نیست. زیرا می‌خواند صاحب *روضه‌الصفاء* واردات سالانه تبریز را در ابتدای قرن

چهاردهم بالغ بر ۸۰۰ تومان (یعنی ۸۰ هزار دینار طلا) داد (۱۹۷، ۲۰۳). از همین رو بود که تبریز در قرن چهاردهم مرا را همانند بغداد و بصره را تحت فشار قرار داده، به پایه فرعی را (۱۰۸، ۳۸۴). محققان «ا. س. بیرناتسکی» و «ب. و. ویر» گفته اند که تبریز در قرن چهاردهم پلی بود میان شرق و غرب اهمیت تجاری تبریز بعد از خرابی سرای (۱۳۹۳) و بغدادا سوی نيمور، باز هم بیشتر شد. اکنون میزان ابریشم و سایر کالا به بازار تبریز افزون گردیده، که به بازارهای اروپا نیز از راه می شد. این شهر، به همین طریق در قرن چهاردهم یگانه شهر هم از جهت شمار جمعیت و هم از نظر اقتصادی، نسبت به دوره حمله مغول، بسیار رشد کرد.

با توجه به اینکه کسب و هنر و صنعت، سیمای شهر را هم مردم مشخص می کند و چون تبریز به عنوان مرکز اقتصادی شناخته شده بود، از این رو، در این باره نیز می باید مختصری، بنابر گواهی منابع قرن سیزدهم، مشاغل گوناگونی در آن داشت که در قرن چهاردهم به نهایت ترقی می کند؛ چنانچه پشم بافی، ندافی پشم، قالیبافی، اسلحه سازی، کلالگری، زرربافی، زرگری، جواهر سازی، شیسه سازی و... در کمال رشد چون در ابتدای قرن چهاردهم از سوی «غازان خان» و وزیر «رشیدالدین» یک سلسله امور ساختمانی و سازماندهی روی این رو می توان گفت، یک زمره مشاغل بنایی و ساخت گلیل کاری، سنگ تراشی، گچ کاری، نجاری و خشت بری و کرده بود. محمد بن هندوشاه نخجوانی در دستورالکتاب المراتب از صاحب کسب و پیشه های بسیار نظیر: نجار، آهنگر، حجار، اسکاف، صباغ و... که در این دوران معمول بود، نام

(۷۶، ۶)، که بیانگر رواج و رونق هنرهای یاد شده در این دوران است. در کتاب *عجایب الدنيا* آورده شده است: «حرفه‌ای نیست که در تبریز مستعمل نباشد. در اینجا، اطلس، دیبای چینی، کیمخاب و... تیار کرده می‌شود.» (۸۵، ۵۰). حمدالله مستوفی قزوینی در «*نزهة القلوب*» آورده است که: «مردم تبریز فقیر و غنی از کسب خالی نیستند.» (۷۷، ۷۱)، یکی از شغل‌هایی که در تبریز پیشرفت کرده و سابقه قدیمی داشت، قالیبافی می‌باشد، و در قرن دهم میلادی نیز قالیه‌های این شهر در بازارهای جهان مشهور بودند. اما رشد کامل قالیبافی از قرن چهاردهم آغاز یافته است، گذشته از این، پیشرفت آهنگری و فلزکاری نیز در تبریز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال عبدالعزیز تبریزی، پسر استاد شرف‌الدین تبریزی، دیگر دوتانگی خیلی مشهور مسجد خواجه احمد یسوی واقع در شهر «ترکستان» را ریخته است، که بهترین نمونه پیشرفت هنر ریخته‌گری تبریز در قرن چهاردهم می‌باشد (۸۲، ۳). از نامه شماره ۵۱، یعنی «مکاتبات» رشیدالدین معلوم می‌شود که در آغاز قرن چهاردهم پیشه‌وران بسیاری از گوشه و کنار جهان وارد تبریز شده، در این شهر اقامت گزیدند (۳۴۳، ۲۰). رشیدالدین از طریق نامه از پسرش خواجه سعدالدین حکیم خواهش نموده است که: «۵۰ نفر صوفیاف از «انطاکیه» و «سوسو ترسوس» (در سوریه) برایش بفرستد. اما نه به زجر و زور، بلکه به لطف و مواسات و چنان کنند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند... بیست نفر صوفیاف از قبریض (قبرس) روانه دارالسلطنه تبریز کنند.» (۱۴۷، ۲۰۴، ۳۴۵، ۲۰). به همین ترتیب، اهل کسب و هنر را نه به طریق اجبار، بلکه اختیاریاً به تبریز جلب می‌کردند. از نوشته ابن بطوطه معلوم می‌شود که «هر یک از اصناف و پیشه‌وران محل مخصوصی داشتند» (۲۵۵ و ۲۴). اسکندر منشی نیز نوشته است که: «سکنه این شهر فاخره اکثر تاجر و اهل حرفت و صناعتند» (۳۰۸، ۲۶). به همین سبب بوده است که

حتی وقتی تیمور وارد تبریز می‌شود، با توجه به اخبار شرف‌الدین علی یزدی «از انفاس هنرمندان و پیشه‌کاران هر که در قسمی از اقسام، مشهور و معروف بود، همه را خانه کوچ به سمرقند» می‌برد (۲۹۰، ۵۳).
 محقق «گیدراف» دربارهٔ آذربایجان قرن چهاردهم سخن رانده، آنجا را طبق شغل اهالی به سه گروه تقسیم کرده است. اول شهرهایی که کسب و هنر و تجارت در جامعه نقش اساسی را بازی کرده، هنرمندان، کاسبان، پیشه‌وران، تاجران اکثر اهالی را تشکیل می‌دهند؛ دوم شهرهایی که طبقات اجتماعی آنها را کاسبان و کشاورزان به طور مساوی تشکیل می‌دهند؛ سوم، شهرهایی که در آنها اهل حرفه در مناسبت به دهقانان (کشاورزان) کمترند؛ «گیدراف» در این تقسیم‌بندی در میان شهرهای گروه اول، قبل از همه تبریز را قرار داده است (۴۶، ۱۱۲) که این نکته کاملاً با اشارات سرچشمه‌های دیگر متناسب می‌باشد. سؤالی پیش می‌آید که چه عواملی در رشد کسب و هنر و صنعت و... مساعدت کرده است؟ با در نظر گرفتن ملاحظات بسیاری از منابع: به این نتیجه می‌توان رسید که اول، عامل این همه پیشرفت در تبریز قبل از همه امنیت و آسایش خوب آن در این دوران است. دوم، سیاست تمرکزگرایی و اصلاحات دوره حکومت غازان خان که بعدها نیز ادامه یافت؛ سوم، پیشرفت تجارت در تبریز؛ چهارم، موقع مناسب جغرافیایی آن.

همین چهار عامل به همدیگر وابسته، موجب رشد کسب و هنر در تبریز گردید. در نتیجه، بر شمار افراد طبقه نیکو احوال شهر، علاوه بر روحانیان و تاجران کلان، افزوده شده، دایره استفادهٔ مصنوعات هنری وسیع‌تر شد.

رشد هنرهای زیبا و صنایع

بالا رفتن توقعات کاسبکاران و هنرمندان نسبت به محصولات به نوبهٔ

خود سبب رشد صنایع و هنرهای زیبا شد. همین است که در این وقت در تبریز هنر و صنایعی نظیر معماری، خطاطی، نقاشی، صورت‌کشی، موسیقی و یک سلسله صنایع و هنرهای نفیسه دیگر، که به صنایع نامبرده وابستگی دارند، پیشرفت بسیاری نمود که در پایان راجع به هر یکی از آنها به طور جداگانه اطلاعاتی به دست داده خواهد شد.

الف - معماری

این صنعت و هنر در نیمه اول قرن چهاردهم در زمان حکمرانی آخرین حاکمان ایلخانی یعنی غازان خان، الجایتو، ابوسعید و در عهد چوپانیان و جلایریان بویژه در زمان حکمرانی سلطان اویس خیلی رشد کرد. این حاکمان، معماران را به ساختن کوشکها و خانه‌های محتشم و مجلل جلب نموده‌اند. یکی از بهترین شاهکارهای معماری عصر مذکور، ساختمان «شنب غازان» و یا «شام غازان» می‌باشد. اکثر تاریخ‌شناسان قرون میانه هنگام ذکر رویدادهای این عصر حتماً به بناهای «شنب غازان» نیز اشاره‌ها کرده‌اند. رشیدالدین تنها یک گنبد آن را «از گنبد سلطان سنجر سلجوقی به برو که بلندترین عمارت عالم است، بسیار با عظمت‌تر» دانسته است (۴۱۶، ۴۶). نظر به خلاصه‌های تحقیق حاج حسین نخجوانی، بلندی مقبره «غازانی» ۱۳۰ گز و طول دیوارهایش ۸۰ گز، محیط دایره گنبد ۵۳۰ گز بوده است. خواندمیر در حبيب‌السير نوشته است که «۸۰ عدد قنديل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها بیش از ۱۵ من بوده، در مقبره آویخته و برای نقاشی سقف و سطح درون آن بالغ بر ۳۰۰ من لاجورد صرف کرده بودند.» (۱۰۷، ۴۲). غیر از این گنبد یا مقبره در «شنب غازان»، یک سلسله عمارت‌های باشکوه از قبیل «مسجد جامع»، «خانقاه درویشان»، سه مدرسه، شفاخانه (بیمارستان)، کتابخانه، یک رصدخانه، آب انبارها، مهمانخانه‌ها، حمامها و ... ساخته بودند. همه آنها

تا اواخر قرن چهاردهم وجود داشتند و حالا از «شعب غازان» به غیر از سنگهای ریخته و پاشیده چیزی باقی نمانده است (۱۷۴، ۱۲۴).

بزرگترین سبیل معماری قرن چهاردهم، مجموعه عمارتهای «ربع رشیدی» است که به سرمایه‌وزیر دانشمند «رشیدالدین فضل‌الله» ساخته شده بود. طبق اخبار حمدالله مستوفی قزوینی و نگارنده هفت اقلیم، این ساختمان عظیم در مکان «والیان کوه» تبریز صورت گرفته بود (۲۰۸، ۲۸، ۷۶، ۴۱). «ربع رشیدی» مثل شهری بزرگ و مستحکم بوده، در آن ساختمانهای گوناگون و با عظمت بنا شده‌اند که در حیات اقتصادی و فرهنگی آن عصر نقش مهم ایفا کرده‌اند. «کلاویخو» در سفرنامه‌اش «ربع رشیدی» را یکی از عظیمترین بناهای شهر ذکر کرده است (۱۵۳، ۱۹).

از نوشته رشیدالدین و پسرش سعدالدین معلوم می‌شود که در آن ساختمان ۲۴ کاروانسرا، ۳۰ هزار خانه، ۱۵۰۰ دکان، دو کتابخانه بزرگ و تعدادی کارخانه ساخته‌اند (۲۴۳، ۲۰). نادر نوشته است که بومیان تبریز آنجا را رشیدیه گفتندی و کمال نیز در یک قطعه آن را رشیدیه یاد کرده است (۵۱۱، ج ۲). مسجد «استاد» و شاگردی که در سال ۱۳۴۰ م در زمان شیخ حسن جوپانی (۳۹۵، ۱۰۸) و بعدها مسجد «دمشقیه» و «ادیوانه خانه» بزرگی که به امر سلطان اویس در تبریز ساخته شده است، خیلی شهرت داشتند (۵۴، ۱۹، ۲۱۶، ۱۹۷). از اطلاعات سرچشمه‌ها برمی‌آید که در قرن چهاردهم در تبریز، واقعاً صنعت معماری رشد کرده بوده است. مستوفی می‌نگارد که «اکنون چندین عمارت عالی و خوب که در تبریز هست، در تمام ایران نیست.» (۷۷، ۴۱). یک سند جالب را باید ذکر کرد که از میان منابع قرون میانه، در دستورالکتاب هندو شاه نخبوانی برای نخستین بار اصطلاح «مهندس معمار» مورد استفاده قرار گرفته است (۵۴۴، ۵۴۲، ۷۶). از این برمی‌آید که در این دوره معماری همچون کسب جداگانه‌ای وجود داشته است، و در میان معماران تبریز، میرحسین،

صاحب شهرت بوده است و «تخجوانی» او را با اسم «مالک المهندسین پیرحسین معمار» ذکر کرده است (۵۴۲، ۷۶). نعمت‌الله یواب تبریزی را نیز از جمله معمار مهندس نوشته‌اند (۱۲۶، ۱۰۹). معماران تبریزی برخوردار از دانشهای نظری مخصوص به نقشه‌کشی ساختمانهای بزرگ بودند. آنها در این عصر مکتب ویژه معماری تبریز را بنیاد نهادند که در ادامه قرنهای چهاردهم - پانزدهم نه فقط در آذربایجان، بلکه در تمام شرق نزدیک پیشروترین مکتب معماری محسوب می‌شده است (۱۰۷، ۷). متخصصان رشته معماری در قرن چهاردهم، دوره جدید رشد این رشته را مشاهده کرده‌اند (۱۰۰، ۱۰۹). سبک معماری ساختمانها در این دوره، بسیار با عظمت بوده، از شیوه‌های آرایشی و تزیینی به طور فراوان استفاده شده است؛ و در کارهای ساختمانی استفاده از آجر، سنگهای گرانها، کاشیهای رنگی با اندازه‌های گوناگون و سفالهای مختلف رایج بود که به ظاهر و نمای بناها جلای خاصی می‌بخشید (۱۰۷، ۷).

حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* درباره مسجد تاج‌الدین علیشاه که از شاهکارهای قرن چهاردهم در تبریز است، چنین نوشته است: «بنای آن قریب ۱۳ سال طول کشیده... در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانده و سنگ مرمری قیاسی به کار برده که شرح آن را زمان بسیار باید» (۷۶-۷۷، ۴۱). این ویژگی، حتی «باز تولد» را به ذکر این نکته واداشته است: «ساختمانهای قرن چهاردهم (تبریز - ب.م) بر آن شهادت می‌دهد که معماری در این دوره به پیشرفت عالی خود رسیده بود. ساختمانهای قرن چهاردهم و پانزدهم از این جهت بر تمام ساختمانهایی که در ایران صورت گرفته بود، برتری دارند.» (۷۱۷، ۹۵). ناگفته نماند که یک قطار هنرهای مربوط به معماری: حکاکی، کنده‌کاری، رنگرزی، بریزه‌کاشیکاری نیز در اوج رشد و کمال بوده‌اند.

ب - خطاطی

در قرن چهاردهم میلادی در تبریز، خطاطی نیز رواج و رونق بسیار داشت. برای پیشرفت این هنر زیبا، رشیدالدین فضل‌الله و بعدها سلاطین جلایری و شاهان تیموری خوب مساعدت کرده‌اند. رشیدالدین برای کتابخانه بزرگ خود که بیش از شصت هزار جلد کتاب داشت (۲۷۶-۲۷۵، ۲۰)، جهت رونویسی کتابها، خطاطان بسیاری استخدام کرده بود. در زمان حکومت سلطان اویس، سلطان حسین، میرانشاه، عمر شیخ نیز خطاطان زیادی در تبریز گرد آمده بودند. طبق اطلاعات موجود در گلستان هنر، در این دوره، هنرمندان این رشته، سید حیدر کنده نویسن، مبارکشاه زرین‌قلم، عبدالله صیرفی، میرعلی تبریزی، عبدالرحیم خلوتی، مولانا نظام‌الدین، علی تبریزی، مولانا جعفر تبریزی، از همزمانان شیخ کمال خجندی بودند که شاعر با آنها آشنا و همتشین بود و همه به کار کتابت مشغول بودند. آنها مکتب خطاطی تبریز را به وجود آوردند و در رشد کمال آن سهم دانسته‌اند. بویژه استادان این مکتب، انواع خط ششگانه عربی را ادامه داده و در اسلوب و طرز نگارش خط شیوه‌های جدیدی وارد نمودند. خوش‌نویسان تبریز نه به سرعت نگارش، بلکه به ارزش هنری حرفه خط اهمیت ویژه می‌دادند. خط باید صاف، پاک و زیبا نوشته می‌شد (۱۱، ۶۶). همه خوش‌نویسان تبریز این قانون را رعایت می‌کردند و آنها چنان شهرت کسب نمودند که علاقه‌مندان این هنر به تبریز آمده، از آنها کسب کمال می‌آموختند، چنانچه مولانا نظام‌الدین شاه محمود زرین‌قلم نیشابوری، استاد حسن بغدادی، محمدزمان کرمانی و ... از آن جمله بودند. خواجه تاج‌الدین سلمان اصفهانی که پرورده مکتب خطاطی تبریز بود، تا پایان عمر در همانجا فعالیت کرده است. از خطاطان ذکر شده در بالا، میرعلی تبریزی (وفات ۸۵۰ هجری) و عبدالرحیم

لوتی (وفات ۸۵۹) در نستعلیق نگاری و خواجه عبدالله صیرفی تبریزی (وفات ۷۴۹ م) در کتیبه نویسی شهرت بسیار یافتند. قاضی احمد در ستان هنر (۱۰۴، ۷) محمد علی تربیت در «دانشمندان آذربایجان» (۲۷۱، ۲۰۲) و مهدی بیانی در «احوال و آثار خوش نویسان» (۴۴۱، ۱۹۸) دو خوش‌نویس اول را بزرگترین خطاطان قرن چهاردهم ذکر کرده‌اند. مؤلف اول با صراحت ذکر کرده‌اند که آنها معاصران کمال خجندی باشند. در کتابهای تاریخی و تذکره‌ها آمده است که میرعلی تبریزی از کاتبان خط نسخ و تعلیق نوع هشتم خط - یعنی خط فارسی نستعلیق را اختراع کرده است (۲۲۷، ۲۰۲، ۱۰۴، ۷). قدیمترین سرچشمه‌ای که برعلی تبریزی را مخترع خط نستعلیق معرفی کرده است، این منظومه سلطان علی مشهدی - خطاط مشهور قرن چهاردهم مکتب هرات در

عدة الخطوط است. وی در این منظومه آورده است:

نسخ و تعلیق اگر خفیف و جلیست
واضع الاصل خواجه میرعلیست
تا کله بسود است عینالم و آدم
هرگز این خط نیوده در عالم...

نسی کلکش از آن شکر رسزد،
که اصلش از خاک پاک تبریز است
بسه او معاصر مجمع الافضال،
شیخ رشیدین مقال «شیخ کمال»

۱۱۴، ۱۲۴، ۱۴۲۱

این امر مورد تأیید دیگر مؤلفان نیز بوده است (۲۳۰، ۲۹، ۴۴۲، ۱۹). این خط زیبا را که «عروس خطوط اسلامی» خوانده‌اند، میرعلی و عبدالرحیم خلوتی با عده‌ای از شاگردان خود، نظیر عبیدالله شکرین قلم، معفر تبریزی، ازهر تبریزی، مولانا نعمت‌الله ابن محمد تبریزی و... بنا

رعایت دقیقترین اصول و قواعدش با ذوق، سلیقه، صفا و ترکیب فوق‌العاده ظریف و شیرینی می‌نوشتند. صیرفی تبریزی با هنر والای کتیبه‌نویسی خود میان خطاطان قرن چهاردهم تبریز اشتهار داشته است. او مخترع خط مشنا بوده، و با این روش عمارت‌های بسیار محتشم تبریز را آرامش است و به صدق این مقال در آن روزگار خلایق قائل و ناطق بوده‌اند (۱۲۶، ۳۰۴). اکثر بناهای «رشیدیه»، «غیاثیه»، «مسجد دمشقیه» و... را با هنر والای خود کتیبه‌نویسی کرده است. مالک دیلمی از شاعران آن روزگار به این مسئله اشاره نموده، گفته است:

صیرفی ناقد جواهر خط

کز نی کلک گشت گوهر ریز

هست بر حسن خط او شاهد

در دیوار خسته تبریز

[۱۲۶ و ۲۰۴]

صیرفی شاگردان بسیاری چون معین‌الدین حاجی محمد تبریزی، حاجی محمد بایندر، امیر بدرالدین محمد، حاجی محمد بندگیر تبریزی و... را تربیت کرده است. کتیبه‌نویسی مسجد «استاد و شاگرد» را که ذکرش پیشتر رفت، صیرفی در سال ۷۴۲ همراه شاگردش حاجی محمد بندگیر تبریزی استادانه انجام داده است و بدین جهت نیز آن عمارت نام «استاد و شاگرد» را گرفته است (۷۰، ۷)؛ اکثر خطاطان نامبرده ذوالقنون بوده به غیر از خطاطی در دیگر هنرها نیز چیره دست بوده‌اند. چنانچه امیر بدرالدین تبریزی، عبدالحی تبریزی، عبدالرحیم خلوتی و... شاعر نیز بوده‌اند و بیشتر از کمال پیروی می‌نموده‌اند که دلیل گفته بالا این قطعه از خلوتی است:

شنیدم من از شیخ کامل کمال

دو قدسی حدیث و گرفتم به گوش

نخستین «السوملی» و دیگر «سوملی»
 «تجوع ترافی، تجرد تسیل»
 [۲۰۴، ۱۴۲].
 اسناد موجوده امکان می‌دهد که چنین حکم کنیم که همه خطاطان و
 خوشنویسان ذکر شده تبریز در زمان شیخ کمال با فعالیت و سبک نگارش
 خود، اساس مکتب نگارش هرات را در زمان سلطنت شاهرخ در قرن
 چهاردهم گذاشته‌اند و نگارستان مذکور تحت سرپرستی جعفر تبریزی به
 کار کتابت مشغول بوده است.

پ - نقاشی

از سبب آنکه در تبریز معماری و خطاطی پیشرفت نمود، شرایط
 خوب و مساعدی فراهم شد که هنر صورت‌گشی، نقاشی و نگارسازی
 نیز به مترعت رواج یابد. از نقاشان ممتاز در تبریز این دوران، جنید
 سلطانی، سلطان محمد تبریزی، مولانا میرزا علی، میرعباس تبریزی،
 زین‌العابدین تبریزی و ... را می‌توان نام برد که در رواج این هنر زیبا سهم
 داشته‌اند. نقاشان و مصوران ذکر شده در نقش نمودن مسجدها،
 مناره‌ها، قصرها و زینت دادن کتابها شرکت می‌کردند. طبق دیده‌ها و
 گفته‌های متخصصان این رشته در ایران بعد از اسلام، از قرن چهاردهم
 میلادی کتابهای تاریخی را به تصویر و نقشهای میدان جنگ و مجلس
 عیش و نوش و صید شکار آرایش داده‌اند (۱۸۱، ۳۸). در این امر،
 نقاشان تبریزی با هم مسلکان ماهر چینی و فرنگی خود همکاری
 می‌کردند. زیرا محققان، آثار نقاشی مکتب ایغوری و چینی را در نگارهای
 مکتب نقاشی تبریز مشاهده کرده‌اند (۱۵۹-۱۵۸، ۱۰۹).

در واقع، رشیدالدین فضل‌الله جهت آرایش جامع التواریخ و دیگر
 تألیفاتش، نقاشان و صورت‌گشان را از ترکستان شرقی و چین جلب

می‌کرد. در برابر پیشرفت و کمالات نقاشی، اسلوب و سبکهای مختلف آن نیز پیشرفت می‌کرد. قاضی احمد از چند سبک و اصول نقاشی که در این عهد رواج داشتند مانند «ابر» «اقرع» «فسلی»، «سلامی»، «اسلامی» و همچنین سبک و اصول چینی و فرنگی نام برده است. مصوران این دوران به نگاره‌سازی توجه خاص نشان می‌دادند، و در این هنر پیر سید احمد تبریزی شهرت بسیار داشته است. کمال‌الدین بهزاد که بعدها در مکتب نقاشی هرات مقام شایانی پیدا کرده بود، از همین پیر سید احمد تبریزی تعلیم گرفته است (۱۱۶، ۸۳). به خاطر این رشد همه جانبه نقاشی بود که متخصص آلمانی «و. شولتس» تاریخ صنعت نقاشی ایرانی را دوره بندی نموده، مکتب نقاشی غرب ایران در زمان تیموریها را کاملاً جدا نموده است که مرکزش تبریز بود (۱۱۶، ۵۶). به قول احمد سهیلی خوانساری، مکتب نقاشی تبریز در زمان سلطنت سلطان احمد جلایر، باز هم شهرت بیشتری کسب نموده است که بابا حیدر نقاش، استاد ابوالحسن خواجه علی مصور تبریزی برجسته‌ترین نمایندگان آن بودند (۶۶، ۳۶).

محصول دستان پر هنر نقاشان تبریز، حتی توجه تیمور را به خود جلب نموده است. او هنگامی که وارد تبریز شد، در صف هنرمندان پیشمار، استاد ابوالحسن را نیز روانه سمرقند نمود (۶۶، ۳۶). نقاشان و نگاره سازان، همزمان با انعکاس مضامین دامنه‌دار و عمیق، همچنان به زیبایی و شکوه ظاهری و رنگ آمیزی و طرز آرایش آثارشان، دقت مخصوص مبذول می‌داشتند. این از مهمترین ویژگیهای صنعت مصورسازی استادان مکتب نقاشی تبریز در قرن چهاردهم می‌باشد (۱۴۹، ۱۰۹). بهترین نمونه کار نگاره‌سازان تبریز در این زمان، آرایش بی مثل و مانند شاهنامه فردوسی می‌باشد. نسخه نامبرده با نام شاهنامه بزرگ تبریز شهرت دارد و تا حال پنجاه برگ جداگانه از آن، به طور پراکنده در موزه‌های فرانسه، انگلستان، آمریکا، کانادا به دست آمده است (۱۶۱، ۱۰۹). همه محققان

تاریخ نگاره‌سازی شهر، معتقدند که نگاره‌های این دستنویس در کارخانه‌های هنری تبریز در نیمه قرن چهاردهم انجام شده است. محققان ا. س. بیرتاتسکی و ب. و. ویمرون در کتابهای خود چندین عکس رنگی نگاره‌های نسخه‌های مذکور را آورده و تذکر داده‌اند که شاهنامه بزرگ تبریز برای زمان خود بزرگترین شاهکار و برای تاریخ نگاره‌سازی شرق بی‌همتا و نادرترین اثر هنری است (۱۶۴، ۱۵۹). از مشخصات مهم این شاهکار، توجه مصوران آن به حالت روحی قهرمانان است. یعنی کوشش شده است که احساسات قهرمانان در شکل تیز و تند «اکسپرسیوی» (اکسپرسیوئیسم) در معرض دید بیننده قرار داده شود. مثلاً در یکی از نگاره‌ها، صورت فریدون در حالی که از کشته شدن پسرش ایرج آگاه شده است، خیلی متأثر می‌باشد. آب و رنگهای مختلف، سرخ، سبز، نارنجی، آبی و خاکستری که به کار رفته‌اند، شدت دراماتیسم اثر را قویتر نموده، حالت فاجعه‌گونه آن را صریحاً نشان می‌دهد... همین طور، مصوران شاهنامه بزرگ تبریز از حکم مسلمانان معاصر شیرازی خود که شاهنامه فردوسی را مصور ساخته بودند، خیلی بالانراشد (۱۶۸، ۱۵۹). همچنین، هنرمندان نامی تبریز، صنعت تصویری را رواج داده، زمینه خوب و مساعدی را برای تشکیل «نگارستان هرات» (قرن پانزدهم) آماده نمودند.

ت - موسیقی

در حیات هنری قرن چهاردهم تبریز، صنعت موسیقی و آواز خوانی نیز اهمیت زیادی کسب نمود. تمام آن تحولاتی که در این دوره در تبریز به نظر می‌رسد، جهت رشد مرسیقی و آواز خوانی زمینه خوبی گردید. هنوز در ابتدای قرن مورد نظر ما، «ربع رشیدی» که بحق کانون هنر تبریز بود، محل تجمع رامشگران و نغمه‌پردازان قرار گرفته بود (۳۴۳، ۲۵). هر چند

بعد از کشته شدن خواجه رشیدالدین و بعدها پسرش خواجه غیاث‌الدین، «رشیدیه» به عنوان مرکز هنری ارزش خود را تا حدی از دست داد، ولی پس از گذشت اندک زمانی در دوره حکومت جلایریان هنردوست و تیموریان، تبریز دوباره جولانگاه رامشگران و خیاگران گردید. کمال نیز بی‌وجه نگفته است که «گوشم به سوی مطرب و میلیم به ریاب است». از آثار شاعران و نویسندگان، همچنین رساله‌هایی که درباره علم موسیقی نوشته شده، معلوم می‌شود که در آن زمان در تبریز موسیقی نوازان بیشتر از اسبابهای موسیقی، نظیر: دف، نی، سرنا، ریاب، چنگ، چغانه، قانون، عود، رود، بربط، قبله و... استفاده کرده‌اند؛ و هنرمندانی که از این آلات موسیقی استفاده کرده‌اند، نامشان نیز با ذکر نام همان آلات ذکر شده است، مانند: قطب‌الدین نایی و حاجی فی‌زن، حیب عودی، بوبکر ربابی، ملاتی چنگی و... علاوه بر این، آثار درخشند هنر نیز سهم بوده‌اند. نظیر رضوان شاه تبریزی، عبدالصامی گوینده، محمد آملی، خواجه سیف‌الدین، عبدالقادر سراغی، دیوانه گلخنی، سوزنی نوازنده، از مقامهای کلاسیک که آن زمان در تبریز معلوم بود و بیشتر اجرا می‌شده است، «نوا»، «عشاق»، «حربلی»، «اصلقهان»، «عراق»، «مقام چپ»، «راست»، «بزرگ»، «دوگاه» و... می‌باشد. مطربان و مغنیان نامبرده سنتهای موسیقی گذشته را ادامه داده، در اصل، با ایجاد آهنگهای گوناگون بر ثروت گنجینه موسیقی کلاسیک تاجیک افزودند. از معلومات پراکنده منابع علمی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بیشتر در دربار، هنر و مهارت نوازندگان آبدیده می‌شد، کارکرد نظری موسیقی نیز آنجا به عمل می‌آمد. رساله‌های موسیقی که نوشته می‌شد، مورد بررسی استادان این صنعت قرار می‌گرفت.

معلوم است که قرن چهاردهم، زمان ادامه احیای تمدن شرق بود. یکی از ویژگیهای این احیای تمدن آزادفکری نسبی و اعتقاد کامل به فکر و

اندیشه و مسلک انسان می‌باشد. چنین مشخصاتی را ما در اکثر نمایندگان علم، ادب و مدنیت تبریز در این دوره می‌توانیم ارائه نماییم. دلیل نمایان بر این گفته، صحنه قتل نی نواز ممتاز تبریزی مولانا قطب‌الدین نایی است که شرح آن در تحفة السرور دروش علی چنگی آورده شده است. نظر به حکایت وی، وقتی قطب‌الدین نایی را زیر دار می‌بردند، چشم او به شاگردی می‌افتد که کاغذی در دست داشت و قطب‌الدین کاغذ را از او گرفته، پیچانده، مثل نی می‌سازد، و آهنگی را می‌نوازد که بعد بین حافظان و نوازندگان با نام «پیشرو دار» مشهور شده است... تیمور این امیر متعصب و ظالم، بهترین آوازخوانان و نوازندگان تبریز را محکوم به قتل کرده است. در این باره خواندمیر در حبیب‌السیر چنین آورده است: «تیمور به تبریز آمده فرمان داد که «ندیم خان میرانشاه» بخصوص سازندگان و نوازندگان را که به بی‌خبری و عیش و نوش میرانشاه مساعدت کرده بودند، به مجازات برسانند. به همین طریق، مولانا محمد کاخگی، استاد قطب‌الدین نایی و حبیب عودی و عبدالؤمن گوینده، که هر کدام در فن موسیقی و ادوار در زیر گنبد دوار شبیه او نظیر نداشتند، گرفتار گشتند... و جلاد نخست ریسمان در گردن قطب‌الدین نایی انداخته او را بر دار کشید، و همان زمان سایر دوستان او را نیز از همان شربت چشانند» (۴۳، ۵۲). طبق معلومات بعضی از منابع، در رده آنها، عبدالقادر مراغی (۷۵۴-۸۳۷) که به قول خواندمیر «در علم موسیقی و ادوار هیچ کس در انبای روزگار با وی خیال مصاهرات پیرامون خاطر نمی‌گذاشت» (۱۴۸، ۴۲)، نیز بوده است، ولی به سبب آواز خوش، از مرگ نجات یافته است (۲۴، ۱۵۲، ۱۶۹-۱۶۸، ۱۵).

سلسله سرودهای او با عنوان «سی نوبت» آهنگهای «در شاهلی»، «دور متین»، «نوای قمری»، «صوت عشاق»، «عمل بوستان» و... در این دوران شهرت بی‌اندازه داشتند. استادان موسیقی تبریز در این دوران در تکامل

نظریه موسیقی نیز خدمات شایانی کرده‌اند. در این رابطه می‌توان رساله موسیقی عبدالله صیرفی خلاصه الافکار فی معرفة الادوار که به سلطان اویس جلایر اهدا کرده است، و آثار عبدالقادر مراغی کنزالاحسان، جامع الالحان، مقاصد الالحان، شعر الادوار و... را نام برد.

اوضاع علوم انسانی

همچنان که در زمان چنگیز و پسرانش فن هیئت و نجوم ترقی کرد، در دوره ایلخانان و تیموریان نیز در تمام نقاط ایران، ماوراءالنهر و خراسان قبل از همه، علم تاریخ‌نگاری رواج پیدا کرد. از جمله در قرن چهاردهم این علم در تبریز رشد کرد و جالب آن است که اکثر تاریخ‌شناسان، تبریزی بودند و با به این شهر آمده و آثار خود را نوشتند و هر چند، عده‌ای در خارج از فلور و فارسی‌زبانان زندگی کرده‌اند، باز هم کتابهای خود را به حاکمان تبریز اهدا نموده‌اند. تاریخ‌نگاری و رشد آن دو سبب داشت: یکی توجه قوم مغول همچون ایلخانان ایران به بقای ذکر و دیگر رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی که در این روزگار به وقوع پیوست. نظیر حکمرانی باقی ماندگان خاندان مغول یعنی ایلخانان و مناسبات آنها با دیگر سلاله‌ها و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی غازان‌خان و کشورگشاییهای خونخوارانه تیمور با پسرانش و...

چون سخنی از تاریخ‌نگاران این دوره مطرح گردید، قبل از همه نام مورخ بزرگ رشیدالدین فضل‌الله ابن عمادالدوله ابوالخیر همدانی به یاد می‌آید. این وزیر دانای غازان‌خان که اصلاً طیب بود، آثار بسیاری نوشته است و اما میان آنها اثری که نام او را جاودان گرداند، جامع التواریخ می‌باشد. تاریخ‌شناس معاصر ایران «شیرین بیانی» این کتاب را بحق، دایرةالمعارف دوره مغول نامیده است (۱۹۱ و ۶۹). طبق ملاحظات دانشمندان شوروی (سابق) نیز، این اثر یکی از مهمترین یادگارهای قرون

میانه بوده، که نه تنها در شرق، بلکه در تمام تاریخ‌نگاری عمومی جهانی در نوع خود یگانه است، و دانشنامه بزرگ تاریخی را در خود تجسم نموده است که هیچ قومی در آسیا و یا اروپا در قرون میانه چنین اثری ندارد. اندیشه آفرینش چنین دانشنامه بزرگ جهانی، برای آن دوره خود اندیشه‌ای تازه‌ای بود (۱، ۱۳۸، ۷، ۴۶). تألیف این اثر بزرگ به سال ۱۱-۱۳۱۰م با تحریر رشیدالدین انجام یافت و شامل سه جلد است: جلد سوم آن که ماهیت جغرافیایی داشته است، تا روزگار ما نرسیده است، و مهمترین قسمت آن جلد یک آن، تاریخ غازان است که اساساً توسط خود رشیدالدین نگاشته شده است.

دیگر نویسندگانی که ماهیت وقایع آن روزگار را درک کرده است، شهاب‌الدین عبدالله و صاف الحضرة می‌باشد. او در تکمیل تاریخ جهانگشای عظاملک جریسی اثری به نام تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار که به نام تاریخ و صاف مشهور است، تألیف کرده است. نویسنده آن و صاف در سال ۷۰۲ هجری به تبریز آمده، نسیم لیل اثر را توسط خواجه رشیدالدین به عرض غازان خان رسانده است. بخش دوم آن را در سال ۷۱۲ هجری به پایان برده به الجایتو برادر غازان خان بخشیده است. ارزش عمده تاریخ و صاف آن است که منابع مرورد استفاده او، با منابع رشیدالدین فرق می‌کند، یعنی این تاریخ تکراری از اثر رشیدالدین نیست (۴۸۷، ۱۹۳). در دوره‌های بعد، چند اثر تاریخی دیگر نظیر: «نظام التواریخ» اثر قاضی القضاة ناصرالدین ابی سعید عبدالله بن علی البیضاوی، صاحب تفسیر معروف به بیضاوی (آرامگاهش در محله چرندآب تبریز است)، روضة الالباب فی تواریخ الانساب، مشهور به تاریخ بناکتی اثر نخرالدین ابوسلیمان داود ابن ابوالفصل محمد بناکتی (وفات ۳۰-۱۳۲۳)، تاریخ گزیده، اثر حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ النوادر اثر احمد بن محمد تبریزی و... به رشته تحریر در آمد که همه در

تقلید و پیروی از جامع التواریخ و تاریخ و صاف نوشته شده‌اند. وقایعی که در نیمه دوم قرن چهاردهم به وجود آمده‌اند، توسط «حافظ ابرو» در کتاب ذیل جامع التواریخ رشیدی و نظام‌الدین شامی (که اصلاً از «شب غازان» تبریز است، ۱۲۴، ۱۷۴) در ظفرنامه به تصویر کشیده شده است؛ و نیز تألیفات دیگری مانند مکاتبات رشیدالدین، نزهة القلوب اثر حمدالله مستوفی قزوینی (سال تألیف آن ۷۴۰ هـ ق) نگارستان، مؤمن‌الدین (سال تألیف ۷۳۵) و... به میدان آمده‌اند. این آثار اصلاً نثر بدیع بوده، چون بسیاری از رخدادهای قرن چهاردهم در آنها انعکاس یافته است، از این رو، ماهیت تاریخی کسب کرده‌اند به طوری که مشاهده می‌شود، قرن چهاردهم دوره گسترش نثر فنی و بدیع فارسی و تاجیک است (۵۱۲، ۱۹۳). در ارتباط با سبک نگارش مؤلفان یاد شده که به کار ما مربوط می‌شود، باید گفت که در این دوره، دو نوع سبک نگارش مشاهده می‌شود: یکی فصیح و روان و دیگری سبک تکلف‌آمیز مصنوع است؛ نمونه‌ای از آثار مهم تاریخی، چون جامع التواریخ، تاریخ گزیده، ظفرنامه شامی و... با اسلوب نسبتاً ساده و روان نوشته شده‌اند. سبک مصنوع علاوه بر مکاتبات و مراسلات در نثر تاریخ‌نویسان نیز نفوذ کرد. «وصاف» و عده‌ای از مورخان دیگر به آرایش سخن کوشیده در نثر خود به استفاده صنعت‌های استعاره، سجع، مبالغه، معما، ماده تاریخ و... رو آوردند. در نتیجه، شکل بر محتوی افضلیت پیدا کرد (۲۳، ۱۳۸). مثلاً زیان شرف قزوینی (وفات ۷۴۰) که تاریخی با نام المعجم فی آثار ملوک المعجم نوشته است، چنان مصنوع است که مؤلف فقط جهت ابراز هترمندی در سخن، آن را نوشته است، نه به قصد بیان وقایع تاریخی (۵۲۱، ۱۹۳).

در قرن چهاردهم دیگر علوم، مانند طب، ریاضیات، هندسه، هیئت، فقه نیز رشد کرد. بویژه در آغاز حکمرانی غازان خان در تبریز به پیشرفت

علم طب و طبابت توجه بیشتر ظاهر می‌شد. چنانچه رشیدالدین، به علاءالدین محمد هندو حاکم خراسان که در ۱۳۴۱ م از سوی سربداران کشته شد (۱۹۲، ۹۳) جالینوس زمان و بزرگمهر دوران لقب داده است (۱۲۲، ۲۰) و توسط مکتوب از او دواهای ضروری شفاخانه (بیمارستان) «ربع رشیدی» را درخواست نموده است (۱۴۴، ۲۰۴، ۱۲۲، ۲۰). این، گواه بر آن است که رشیدالدین نه تنها بیمارستان مذکور را ساخت، بلکه همچون طبیبی همیشه از آن مراقبت می‌کرد. طبق اطلاعاتی که خود او به دست داده است، در اینجا پنجاه نفر از طبیبان مهمان که از چین، هند، مصر، شام و دیگر جاها آمده بودند، فعالیت می‌کردند. هر پزشکی ده نفر شاگرد داشت تا علم طب بیاموزند (۳۴۴-۳۴۵، ۲۰). رشیدالدین از رشته‌های طب بویژه کحالی، جراحی و شکسته بندی را ذکر کرده است و از رواج آنها معلومات می‌دهد. همه طبیبان این بیمارستان در یک خیابان ویژه که آن را «کوچه اطباء» می‌گفتند، زندگی می‌کردند (۳۴۵، ۲۰).

رشیدالدین در مکاتبات خود از طیب مشهور آن زمان محمود لیاث (وفاتش ۷۲۰، ۲۱-۱۳۲۰) نام برده است، که در زمینه طب آثار فراوانی تألیف کرده است که فقط تحفة الحکماء و غیاثیه او تا زمان حاضر رسیده است (۴۱۷، ۲۰). دلیل دیگری که بیانگر رشد طب می‌باشد، عبارت از آن است که شمس‌الدین محمد بن محمود آملی شرح کلیات قانون ابن سینا را نوشته است (۱۸۳، ۱۸۸). باید تذکر داد که در قرن چهاردهم در تبریز و دیگر نواحی، شرحهای زیادی به قانون ابن سینا نوشته شده است و مشهورترین آن تحفة السعدیه، تألیف علامه قطب‌الدین شیرازی می‌باشد که در اواخر عمر خود، یعنی سال ۷۱۰ هجری قمری آن را نوشته و به سعدالدین ساوجی، وزیر غازان خان اهدا کرده است. نظر به اطلاعات ذبیح‌الله صفا، کاملترین نسخه قلمی آن در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران محفوظ است (۲۷۷، ۱۸۰). از

دیگر دانشمندان مشهور رشته طب که در آن دوره زندگی می کردند، منصور بن محمد یوسف ابن الیاس است. او در سال ۸۰۹ کتابی با نام «تشریح البدن» به فارسی تألیف کرده است (۱۹۳، ۱۸۳). غیر از این شرحها، که ذکرشان وقت، تعلیقات، تلخیصات و کتابهای درسی بسیاری در طب نوشته شده است که ذکر همه آنها سخن را به درازا می کشد. باید گفت که در قرن چهاردهم تأثیر و نفوذ دین در مقامات حکومتی نیز زیاد شده بود. و در ارتباط با آن، علوم شرعی رواج بیشتر یافت. مولانا نصیرالدین عبدالصمد تبریزی (وفاتش ۷۶۶ هجری و در محله چرند آب تبریز به خاک سپرده شده است)، در قرائت، تفسیر، فن هیئت، فقه و احکام نجوم شهرت بسیاری داشته است (۲۵۵-۲۰۲). او منظومه خود را نیز در فن قرائت نوشته است. مولانا شمس الدین قاضی محمد تبریزی به غیر از شاعری، در علوم ریاضیات، علوم فلکیه و زحل و اسطرلاب شهرت داشته است (۲۷۴، ۲۰۲). خواجه امین الدین تبریزی، خواجه علی تبریزی و شیخ ولی الدین خطیب تبریزی در حدیث (۲۸۰، ۴۶) معروف بودند. خطیب تبریزی در این فن رساله‌ای به نام مشکوة المصابیح تألیف کرده است (۱۳۹، ۲۰۲). همچنین حسین احمد ابن محمد تبریزی در علم تفسیر مشهور بوده و اثری تألیف نموده است تحت عنوان مفتاح الكنوز مصباح الرموز (۱۱۶، ۲۰۲) و ... علم منطق نیز که جزئی از فن حکمت است، در این دوره بسیار شناخته شده بوده است. دانشمند بزرگ این رشته قطب الدین محمد رازی (وفاتش ۷۶۵) بود. این عالم از شاگردان قاضی عضدالدین ایجی (وفاتش ۷۶۶) بوده، در منطق، و نیز حکمت تألیفات دارد. قطب الدین رازی کتابی نوشته است با نام تحریر القوائد المنطقیه یا شرح رساله الشمسیه که به شرح شمسیه مشهور است. رساله شمسیه از منطق شناس قرن سیزدهم، نظام الدین گاتب

قزوینی است که از مشهورترین آثار در این رشته بوده است، و قطب‌الدین رازی در قرن چهاردهم شرح‌های زیادی بر آن نوشته است. او کتاب دیگری در شرح مطلع الانوار، تألیف سراج‌الدین ارموی (وفاتش ۶۸۲) با نام لوامع الاسرار فی شرح مطلع الانوار، که به شرح مطلع مشهور بود، نوشته به خواجه غیاث‌الدین محمد اهدا کرده است. کتاب یاد شده در قرن چهاردهم در مدرسه‌ها همچون کتاب درسی منطبق آموخته می‌شد (۱۹۳، ۵۱۱). اگر نظری کلی افکنده شود، در این دوره نه تنها در تبریز، بلکه در تمام شرقی فارسی‌زبانان، فیلسوفان نامی، از جمله نصیرالدین طوسی و امام فخر رازی علم حکمت را پیش برده‌اند که هیچ دانشمندی به پایه علوم آنها نمی‌رسد. دانشمندان قرن چهاردهم نظیر شمس‌الدین خسرو شاه تبریزی، میرسید شرف جرجانی و دیگران بیشتر به نوشتن شرح‌ها، حواشی و نوشتن کتابهای درسی مشغول بودند، این روش در اکثر رشته‌های علم در قرن چهاردهم مشاهده می‌شود.

پوشش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رواج علوم ادبی

چون وضع علوم ادبی واسطه اساسی برای مشخص نمودن احساس ادبی زمان می‌باشد، بدین جهت نگاهی کوتاه و مختصر به روش علوم ادبی قرن چهاردهم می‌افکنیم و به این مسئله طبق ادراک همان روزگار نزدیک می‌شویم. در قرن چهاردهم در تبریز چون دیگر نقاط فارسی زبان، اکثر آثاری که در زمینه علوم ادبی تألیف شده‌اند، همانند دیگر علوم آن زمان اساساً جنبه تعلیمی و آموزشی دارند. یعنی در این دوره، در علم بیان، بدیع، عروض، قافیه، بلاغت، لغات، صرف و نحو و دیگر رشته‌ها آثاری که حاوی نظریه تازه باشند، کم به نظر می‌رسند، رساله‌هایی که تألیف شده‌اند، بیشتر شرح و تفسیرها، حواشی و تعلیقات بر آثار گذشتگان می‌باشد. با وجود این، بعضی کتابها در فن شعر و انشاء نیز

نوشته شده‌اند که سرمایه دانشهای ادبی فارسی را افزایش بخشیده است. منشأ بزرگ فعالیت عالمان این دوره در علم بلاغت *مفتاح العلوم* او آخر قرن دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم، سراج‌الدین ابراهیم یعقوب یوسف بن ابوبکر محمد سکاکی خوارزمی (وفات ۱۳۲۸) بوده است (۲۹۲، ۱۸۰). این اثر تقریباً تمام رشته‌های علوم ادبی را در بر می‌گیرد و در قرن چهاردهم یکی از معتبرترین کتابهای درسی به شمار می‌رفت، و از این رو، در این قرن به این کتاب، شرحها و حواشی و... زیاد نوشته شده است. از جمله، علامه قطب‌الدین شیرازی شرحی بر قسمت سوم آن به نام *مفتاح المفتاح* نوشت (۲۹۲، ۱۸۸). خطیب قزوینی (وفات ۷۳۹) با نام *تلخیص المفتاح* مختصر بخش سوم *مفتاح العلوم* را که درباره علم معانی و بیان بدیع است، ترتیب داد. بر شرح *تلخیص المفتاح* نیز حبیب قزوینی اثری نوشت (۲۹۳، ۱۸۸)، بر این دو اثر خطیب، دانشمندان دیگری چون فاضل خلیفات (وفات ۷۴۵) شمس‌الدین زوزنی (وفاتش ۷۹۵)، جمال‌الدین بن محمد آقسرائی (وفات ۸۰۰)، علاء‌الدین علی بن عمر الاسود (وفاتش ۸۰۰)، حیدر بن محمد خرافس و دیگران شرحها نوشته‌اند. ذبیح‌الله صفا نوشته است که «*تلخیص المفتاح* از کتابهای مهم درسی شد و مدرسان و طالبان علوم ادبی بدان توجه خاصی کردند (۲۹۴، ۱۸۰). مشهورترین شرح این اثر، کتاب مشهور «مطول» است از سعدالدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۲) که از مهمترین کتب درسی در علم بلاغت محسوب می‌شد. این عالم در دانشهای ادبی آثار زیادی تألیف کرده است. از جمله *مقاصد الطالبین در کلام*، *ارشاد الهادی در نحو*، شرح *تصریف العزّی*، *حاشیه بر کشاف* و چندین تألیف دیگر. اینجا از علامه میرسید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶) که معاصر تفتازانی بوده و با هم در دربار تیمور زندگی و فعالیت می‌نمودند، باید یاد کرد. این دانشمند، حواشی و تعلیقات متعددی دارد که شمارشان به پنجاه می‌رسد (۲۰۵،

(۱۸۰). شرح بخش سوم مفتاح العلوم سکاکی و دیگر شرحها به آثار تفتازانی نوشته است. او به قافیه ابن حاجب نیز به فارسی شرح نوشته است که در گذشته بسیار معروف بود. در قرن چهاردهم مختصر دیگری از بخش سوم مفتاح العلوم را استاد تفتازانی قاضی عضدالدین ایجی (وفات ۷۵۶) با نام الفوائد الغیاثیه نوشته، و به خواجه غیاث‌الدین محمد اهدا کرد. بر فوائد الغیاثیه از شاگردانش قاضی عزالدین کرمانی (۷۸۶، ۷۱۷) با نام تحقیق الفوائد شرح نوشت. از آثار او، شرح موافق، شرح مختصر ابن حاجب، حاشیه بر تفسیر بیضاوی معلوم اند. در قرن چهاردهم بیشترین کتابها که در زمینه علوم ادب فارسی نوشته شده‌اند، البته تحت تأثیر و تقلید از علوم ادبی عربی نگاشته شده‌اند. از جمله محمود بن عمرنجاتی از ادبای معروف نیمه اول قرن چهاردهم که رساله القاضیه را نوشته است، در علم عروض و قافیه شعرا فارسی، که به عروض نجاتی مشهور بوده است. (۷۷۵، ۷۷۶) از کتابهای مهم که در علم بلاغت فارسی نوشته شد، حدایق الحقایق شرف‌الدین حسن بن محمد رامی تبریزی منسوب است. رامی از شاعران و عالمان شناخته شده قرن چهاردهم، و معاصر سلطان اولین جلایری و ملک‌الشعرا شاه منصور مظفری (وفاتش ۷۹۰) است. درباره جریان زندگی و فعالیت رامی در سرچشمه‌ها، معلومات مفصلی به نظر نرسید؛ دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود ذکر نموده است که: شرف‌الدین رامی مردی دانشمند بوده و صاحب فضل، بویژه در علم شعر سرآمد روزگار خود بوده است. (۳۴۴، ۴۴). فقط به اعتراف خود «رامی» در کتابش انیس العشاق می‌توان چنین نتیجه گرفت که او از شاگردان نظریه‌دان ادبیات حسین بن محمود کاشی (وفاتش ۷۱۰) بوده است. محمد علی تربیت، سنه فوت او را ۷۹۵ هجری ذکر کرده است (۱۹۱، ۲۰۲). عباس اقبال در مورد زنده بودن وی تا سال ۷۹۵ هجری به دلیل اینکه اگر او

شاگرد محمود کاشی باشد و نیز دو اثر یاد شده را در آغاز حکمرانی سلطان اویس (۷۷۶-۷۳۷) نوشته باشد، اظهار شک و تردید نموده است. شرف‌الدین رامی، *حدایق الحقایق* را در شرح *حدایق السحر رشید* و *طواط* نوشته است (۷۶). از نوشته‌های رامی در مقدمه این کتاب بر می‌آید که ناقدان و دانشمندان دربار سلطان اویس چنین نظر داده‌اند که *حدایق السحر و طواط* پیچیده و مجمل است و به تفصیل و تفسیر احتیاج دارد، رامی سپس به امر سلطان اویس، *رسالة حدائق الحقایق* را در شرح و تفصیل *حدایق و طواط* مرتب ساخته است (۵۲، ۲). این اثر از دو قسم عبارت است: قسم اول در سخنان رشید و طواط و توضیح آنها در پنجاه باب و قسم دوم در اصطلاحات متأخران در این فن با استفاده از نمونه‌های شعر معاصرانش در ده باب. شرف‌الدین رامی در بخش اول هر یک از موضوعات، کلام و طواط را با تشریفات نقل کرده و سپس توضیحاتی بر آن افزوده است. از مطالعه این اثر چنین نتیجه می‌گیریم که بخش اول آن، صرف شرح و تفسیر *حدایق السحر* نیست، رامی ضمن شرح گفته‌های و طواط، علاوه‌هایی نیز از خود آورده است و با مثالهایی عقیده‌هایش را به ثبوت رسانده است. چنانچه درباره «اهام» نوشته است: «رشید آورده که «اهام» کلمه‌ای را گویند که برآورد معنی شامل باشد و به نزدیک می‌باید که به چند معنی مشتمل باشد. بیت:

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید

والله شید و فریاد برآورد که ماهی؟!!

ابهام در این بیت یکی «ماه» است، دیگری «ماهو» و یکی «ماهیت» (۵۸، ۵۲). بیت مذکور از عماد فقیه کرمانی است. یعنی شاعر گفته است که دل، عکس رخ تو در آب دید و فریاد برآورد که این ماهی است یا عکس ماه است یا ماهیت این چیست؟ به همین مانند علاوه‌ها را هر چند جزئی است، می‌توان در بابهای استعاره با حسن تخلص، حس و... و بارو

شد. در بخش دوم *حدایق الحقایق* که از ده باب عبارت بوده، از شرح *حدایق السحر بیرون است*، صنعت‌های بدیعی‌ای که تعریف و توصیف شده‌اند، غلبه همه صنعت‌های لفظی، شعری، مثل توقف، کلام زائد و مکرر، استفهام و مغلطه، تضاد و عکس و... به اقسام و انواعش می‌باشد. به طوری که پیشتر نیز ذکر شد، بیشتر مثالهایی که در این قسمت آورده شده، از تراوش‌های طبع شاعران همزمان مؤلف است. پس معلوم می‌شود، در صنعت شاعری این عهد نیز سخنوران مثل دیگر خالقان صنایع نفیسه، در برابر توجه ظاهر کردن به معنی، به تضعیف سخن نیز توجه ظاهر می‌کردند و چگونگی عرضه این پدیده، در نظریه شعرای این دوره نیز انعکاس یافته است. به قول مؤلف سخنوران آذربایجان، رامی رساله دیگری هم در علم بدیع با نام *بدایع الصنایع* در تبریز نوشته است. اما هیچ‌کدام از تذکره‌نویسان از آن یاد نکرده‌اند. بنا به شهادت او، یک نسخه خطی این اثر که در سال ۱۲۲۵ هجری زونویسی شده است، در کتابخانه دانشگاه تهران تحت شماره ۴۲۱۳ موجود است. دولت آبادی مقدمه آن نسخه را در سخنوران آذربایجان نقل کرده است (۴۶۳، ۱۹۴). از اینجا معلوم می‌شود که رامی در این رساله تعریف شانزده صنعت: ترصیع، تجنیس، سجع، اشتقاق، ذوالقافیه تین، استفهام، اهام، متضاد، متردیف، ردالعجز، الاصدر، استعاره، لزوم مایلزم و... را آورده به مثالهایی مزین کرده است. دولت‌آبادی در خصوص جزء دوم «*حدایق الحقایق*» و یا مستقل بودن آن ملاحظه کرده در اساس بعضی دلایل آن را اثری مستقل به شمار آورده است که قابل قبول می‌باشد.

انیس العشاق رامی نیز در علم بدیع بوده، شامل مقدمه‌ای فشرده، ۱۹ باب و خاتمه است. این اثر نمونه‌های بیت و پاره‌های شعری را که شاعران عصر دهم تا چهاردهم در وصف اجزای زیباییهای ظاهری معشوقه، چون موی، جبین، ابرو، چشم، مژگان، روی، خط، خال، لب، دندان، دهان،

شمس فخری اصفهانی در سال ۷۴۵ (۱۳۴۴ میلادی) کتابی نیز با نام معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی نوشته، به ابواسحاق اینجو اهدا کرده است، و آن از چهار بخش: عروض، قافیه، بلاغت و لغات عبارت است. نسخه خطی معیار جمالی در کتابخانه بخش پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی سابق، در لنینگراد تحت شماره: B-۵۶۰ نگاه داشته می‌شود (۹۲، ۱۰). به طوری که خود شمس فخری در مقدمه اثرش نوشته است: «در مجموع این چهار کتاب هیچ شعر یگانه از اشعار متقدمان و متأخران نیست، الا، چند بیت معدود که ضرورت استشهاد را دارد، آورده شد، بلکه جمله مخترع طبع و مبتدع خاطر بنده ضعیف است.» (۵۵، ۳).

بخش چهارم آن، به عنوان لغت تفسیری شمس فخری مشهور است و مدتهای مدید بعد از «لغت فرس»، دومین لغت مشهور محسوب شد که در سال ۱۸۸۵ از جانب ک. زالیمن چاپ انتقادی شده است. ماده لغوی و حرف آخرین آن به ترتیب الفبای عربی توضیح داده شده است. شمس فخر اصفهانی در این لغت خود، واژه‌های فارسی که امروز اکثر آنها برای فارسی‌زبانان آشنایند، ولی از استعمال خارج شده‌اند، جمع و توضیح کرده است در لغات با شرح کلمه‌های سفدی، پهلوی و ترکی نیز می‌توان رو برو شد که برای متخصصان زبان جهت آموزش وضع زبان در قرن چهاردهم سودمند می‌باشند. در این دوران کتابهای جداگانه در علم لغت نوشته شد، است که صحاح المعجم از آن جمله است و منسوب به قلم شمس‌الدین محمد فخرجوانی (معروف به شمس منشی) می‌باشد که آن را به خواجه فیث‌الدین محمد هدیه کرد. دیگر از دانشنامه‌های معروف که در این عهد در تبریز نوشته شده است نفائس الفنون فی عرایس العیون اثر شمس‌الدین محمد بن محمود آملی (وفات ۷۵۳ هجری) می‌باشد که مؤلف آن مدرس و از علامه‌های روزگار به شمار می‌رفت (۲۴۱، ۱۸۰).

کتاب یاد شده او قریب همه علوم عقلی و نقلی متداول در قرن چهاردهم را در برمی گیرد. آملی در مقدمه نوشته است: «ثواب چنین نمود که این کتاب به دو قسم مرتب شود، قسمی در علوم اواخر» (۷، ۷۷) شرح علوم ادبی در بخش آخر یعنی علوم عهد اسلام در مقاله اول آمده است و آملی علوم ادبی زمان خود را به شانزده نوع تقسیم کرده است، چنانچه: خط، لغت، اشتقاق، تصریف، نحو، معانی بیان و... (۷، ۷۷). حاجی خلیفه (کاتب چلبی) در کشف الظنون نوشته است که محمدبن محمود آملی که در فنی تألیفاتی دارد، خواسته است همه آنها را در کتابی واحد به نام نفائس الفنون فی عرایس العیون جمع آورد و تعداد علوم جمع آورده او در این اثر، به ۱۲۰ رسیده است» (۶۰۷، ۳۲). به قول خود آملی (۷، ۷۷) و تأیید ذبیح الله صفا (۲۸۵، ۱۸۴) همه علمهای بیان شده در نفائس الفنون ۱۶۰ عدد است.

قسمت علوم نفائس الفنون از نظر آموزش مسائل عمومی، نظری و عملی فنون ادبی، بویژه در شناخت اصطلاحات گوناگون ادبیات شناسی آن عهد اهمیت دارد.

از دیگر دانشمندان اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم در تبریز، وحید تبریزی است که در این شهر به دنیا آمده، تحصیل و کسب کمال کرده است. او آثاری تحت نام مفتاح البدایع و جمع مختصر تألیف نموده است که دومی بیشتر اهمیت علمی و عملی دارد. رساله جمع مختصر، برای تعلیم برادرزاده مؤلف در سالهای ۱۴۲۰-۱۴۱۴ نوشته شده است (۱۹، ۵) و هدف اصلی وحید تبریزی در این کتاب، اساساً توضیح قاعده‌های عمومی عروض و قافیه شعر فارسی بوده است. کتاب دیگری که ذکر آن نیز واجب است، جواهر الاسرار اثر شیخ آذری می باشد. این دانشمند گرامی به شهادت سرچشمه‌های خطی در سال ۸۶۶ هجری در سن ۸۲ سالگی از عالم گذشته است، در سال وفات

کمال خجندی ۱۷ سال داشته است و بدون تردید، حیات ادبی در آن یاد شده را به خوبی درک کرده است. *جواهر الاسرار* آذری در سال ۸۴۰ هجری (۱۴۳۷ میلادی) نوشته شده است. به قول دولتشاه سمرقندی، این کتاب «مجموعه‌ای است از نوادر الامثال و شرح ایات مشکله و غیره ذالک». (۴۴، ۴۵۵). این کتاب شامل چهار باب بوده، هر باب آن مشتمل بر چندین فصل است و هر فصل نیز به چندین سیر تقسیم می‌شود. باب چهارم کتاب در بیان کلام شعرا در ده فصل است. شیخ آذری در این باب، ایات و قطعه‌های مشکلی را از آثار معاصران خود شرح و توضیح داده است. از جمله در فصل سوم چند بیتی از کمال خجندی شرح داده شده است.

چون در قرن چهاردهم نثر فنی و بدیعی نیز رواج داشت، از لحاظ نظری و عملی آثاری گوناگون خاصه در مورد نثر منشیانه بعضی کتابها نوشته شده است. مثلاً شمس‌الدین محمد بن هندو شاه نخجروانی در فن انشاء و مراسلات اثری با نام *دستورالکتاب فی تعیین المراتب* در سال ۱۳۶۵ نوشته است و آن را به سلطان اویس جلایری بخشیده است. دستورالکتاب را دانشمند آذری ابن علی زاده در دو جلد در مسکو (ج ۱، در سال ۱۹۶۲ و ج ۲، در سال ۱۹۷۳) منتشر کرده است. این اثر دستور نویسندگی آن عهد بوده طرز نوشتن نامه‌های رسمی و غیررسمی را می‌آموزاند و راجع به آداب نویسندگی نیز سخن رانده است. محمد بن علی خوارزمی نیز کتاب *سودمندی* با نام *جلالیه* در علم مکاتبه تألیف نموده است (۲۹۸، ۱۸۰). باید گفت که همه کتابهای ذکر شده نه تنها در قرن چهاردهم، بلکه در قرون پانزدهم و شانزدهم و بعد از آن نیز جهت فراگرفتن علوم ادبی برای سخنوران از لحاظ منابع مهم، خدمت کرده‌اند.

رونق شعر و شاعری

صنعت شعر که در قرن چهاردهم ادامه متصل شعر قرن سیزدهم بوده، از دوره‌های مهم تحول آن محسوب می‌شود. به طوری که در بخش علوم ادبی اشاره شد، شرح و تعلیقات و آثار گوناگونی در این زمینه، بویژه در علم سه گانه: عروض، بدیع و قافیه تألیف شدند که خود بازگوکننده رواج شعر در این عهد می‌باشد. و اما اینجا ما کوشش می‌کنیم که وضع شعر و شاعری را در تبریز در قرن چهاردهم مورد بحث و بررسی قرار دهیم، و آن هم با نظر داشت آنکه کمال خجندی در آن محیط ادبی فعالیت داشته است. ناگفته نماند که در این باره شاعران و شعرشناسان آن دوره نیز دخیل در نظر گرفته شده‌اند.

یکی از دانشمندان صاحب‌نظر در کلام موزون، شرف‌الدین رامی تبریزی است که دولتشاه او را «خصوصاً در علم شعر سرآمد روزگار خود» خوانده است. (۳۴۱، ۴۴) اندیشه‌های نظری این دانشمند درباره شعر و شاعری، انعکاسی است از طرز و شیوه درک دقیق این مسئله در زمان کمال خجندی. از این رو، هنگام بررسی افکار نظری قرن چهاردهم راجع به شعر و شاعری، به اندیشه‌های این دانشمند فرزانه باید عمیق‌تر نظر افکند. او در «خاتمه انیس العشاق» درباره شعر و شاعری اندیشه‌های بسیار جالب و شایان دقت مطرح نموده است و شعر را یک صنعت مخصوص فوق‌العاده و شاعر موفق در کار خود را، شخص سعادت‌مندی به حساب می‌آورد. او هر چند از یک سو: «کرامت شقی بود از معجزات و شعر نوعی از سحر» (۵۹، ۵۱) را می‌گوید و لطف طبع را «نتیجه نظر حق» می‌داند. از طرف دیگر به مسئله کاملاً بحث نزدیک شده، ذکر می‌کند که «اما کسب را مدخلی تمام است و سعی را اعتباری عظیم که بتدریج و قرار و انتظار تربیت گردد.» (۶۰، ۵۱). خود رامی علاوه بر آنکه شعرشناس بود، شاعری توانا نیز بود و نظریه خود را درباره شعر در عمل تجسم نموده است. از نظر او، شعر استوار بر چهار رکن است که عبارتند از «لفظ،

معنی، صنعت و خیال». بیت در صورتی سالم و معمور خواهد شد که به همین «ارکان اربعه» مستحکم باشد. او می‌گوید: لفظ قشر است و معنی لب او، یعنی لفظ این، سراب، کلمه و عبارت است و معنی آن گوهر مضمون وی است. رامی خیال را شرح داده، آن را «گلگونه عروض معنی» (۵۱، ۶۱) می‌گیرد. از اندیشه‌های رامی برمی‌آید که او به خاطر شعرشناسی خود، از اندیشه‌های دانشمندان گذشته چون ارسطو، ابن سینا، شمس نیس رازی، بویژه نصیرالدین طوسی آگاهی تام داشته، افکار آنان را وابسته به شعر و شاعری تکامل داده است. او نیز، خیال را چون طوسی، منسوب به معنی شعر می‌داند که در واقع لفظ و خیال رنگین در یک جا، و معنی را در لباسی پیراسته ارائه می‌کنند و در نهایت، این یا آن فکر و یا غایه مشخص تلقین می‌شود. منبع تراوش خیال «قوه متخیله»، یعنی نیروی دماغ شاعر است که آن را رامی «مشاطه رخسار عروض معنی» می‌داند و شعر برجسته دلنشین همان است که خیال انگیز باشند و از این رو، شعر را تصویر خیال شاعرانه بنامند دانست؛ و رامی تقاضا می‌کند که وسعت خیال باید به درجه افراط نرسد، از فهم دور واقع نگردد؛ اما آفرینش چنین شعری کاری سهل نیست، از این رو، به قول او «به خیال کمال توان رسید و به کمال خیال توان رسید» (۵۱، ۶۱). شرح این حکم چنین است که هر شاعری تا درجه کمال خود خیالپردازی می‌کند و پیشتر از آن نمی‌تواند برود. دامن خیال، خیلی فراخ و بی‌آخر است، و به کمال خیال شاعرانه رسیدن محال است. رامی آورده است که «سخن گوی را نقشبند باد گفته‌اند. چرا که در سخن هر نقش بر باد نقش می‌بندد» (۵۱، ۶۲). از نوشته‌های او و دیگر صاحب‌نظران برمی‌آید که پس از خواجه نصیرالدین طوسی، سخن‌شناسان قرن چهاردهم در درک شعر و ماهیت اصلی آن، به سنتهای متقدمان بازگشته، در جوهر شعر، قبل از همه، خیال را عامل اساسی می‌شناخته‌اند. همین تصویر و تصور خیالات

شاعرانه است که نازکترین تارهای احساس شنونده یا خواننده را تحریک می‌کند، برمی‌انگیزد و او را به دنیای حس و اندیشه می‌کشاند، در دلش ذوق و نشاطی ایجاد می‌کند، طبیعت انسان را به طبیعت مادی پیوند می‌دهد. عصار تبریزی یکی از معاصران تبریزی کمال خجندی، در مثنوی «مهر و مشتری» در باب سبب نظر کتاب به همین نکته اشاره نموده است:

سخن چون می‌نشاط انگیز باشد،

که تا خاطر به از رغبت نماید

ز گل باشد چمن را آب در جوی

ز مُل باشد بتان را رنگ بر روی

کمال خجندی نیز اساس سخنوری خود را بر همین طرز نهاده است، دلکشی شعر خود را در «پُرخیالی» و «مخیله»، یعنی پر آب و رنگی آن می‌بیند:

نقش چین گرچه دلکش است کمال،

نقش کلک تو پُر خیالتر است

[۷۳۰، ۹۰]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یا در جای دیگر:

بعد از تو از قرینان در قرن‌ها از این سان

شعرت بر مخیل سر تا به پاکه گوید

[۹۰، ۳۴۴]

واقعاً هر شعر دل‌انگیز جنبه قوه خیالی دارد، هرگونه معنی را فقط در پرتو خیال می‌توان شاعرانه بیان کرد. لفظ «خیال» در شعر شاعران قرن چهاردهم تبریز، خاصه در شعر کمال با معانی مختلف، چون: تصویر، تصور، فکر، نقش، عکس، یاد، گمان، پندار و... فراوان آمده است که در زمینه همین معانی چهره‌های بدیعی (سیما) آفریده می‌شود. خیال است

که به شاعر امکان می‌دهد هر لحظه حاصل اندیشه خود را با تمام جزئیات معنویتش، در قالب کلمات ریخته، تقدیم خواننده نماید. به قول شفیعی کدکنی «خیال مجموعه امکانات بیان هنری است که در شعر مطرح است، و زمینه اصلی آن را انواع نسیه، استعاره، بهام، اسناد مجازی و رمز و... تشکیل می‌دهد.» (۱۵، ۱۹۲). از این نقطه نظر، خیالی که رامی در نظر دارد: همانا تصویری است ذهنی و برانگیزنده حس و خیال خواننده.

رامی به تناسب کلام در شعر نیز دقت و توجه زیاد کرده، رعایت آن را یک امر فرضی می‌داند و آن را جزا سخن، و معیار مهم شعر اصیل به حساب می‌آورد. زیرا تناسب کامل کلمه و ترکیبهای بیت، مطابقت اسلوبی شعر را تعیین نموده، موجب استواری استخوانبندی آن می‌شود. به قول رامی، سخن باید صافی آینه را داشته باشد و لطافت آب را، یعنی پاک و بکر باشد (۶۲، ۵۱). و شرط دیگر از شاعری را در راستگفتاری و راستکاری شاعر دانسته، می‌گوید: «میزان طبع اهل نظر اقتضای راستی کند و سخن‌گوی صاحب کمال باید، که راستگفتار و درست‌گرددار بود، تا سخن او بلندی یابد.» (۶۳، ۵۱).

در گذشته یکی از طلبه‌ها که نزد اهل سخن گذاشته می‌شد، مقصود پاک نگاه داشتن قلب از همه گونه آلایشات و کدورت بود، و رامی نیز از صنعت‌کار همین را تقاضا نموده، نوشته است: «صفای زلال سخن از منبع دل است، هر گاه که مجرای آب بسته شود، آب جاری نگردد و ضمیر، آینه صورت معنی است. تا آینه روشن نبود معنی چگونه صورت بندد. مادام که متکلم به اوصاف جمیل موصوف نگردد، از تجلی نور عروس عالم غیب روی گشایش نیابد و پیوسته باید که شاعر را طلب حسن غالب بود، و حسن طلب تا سخن او سلسله جنیان حلقه عشاق گردد.» (۶۴، ۵۱).

رامی نظرش را درباره معیار آداب و اخلاق شاعری افاده نموده، از شاعر

تقاضا دارد که شرف و اعتبار سخن گوی را نگاه دارد. شیخ آذری در جواهرالاسرار، شاعران اصیل و با استعداد را وصف کرده به مقام آنها در جامعه ارج می‌گذارد و مقام شاعر را در جامعه در نظر گرفته، شاعران را در مثال حکیم نظامی گنجوی بعد از انبیا می‌گذارد، ایشان را «خسرو اقلیم عهد و عصر» می‌شمارد.

آذری می‌گوید: «آتش گفتار ایشان مشعل غازیان کفرگشای با انواع بکرشان مونس گرفتار شب فراق و داروی فکرشان مرحم دل مجروح عشاق... و دل ایشان گنجینه جواهر اسرار لاهوتی.» (ب ۱۴۹، ۵۷). آذری در شعر، بیشتر جنبه احساسی را می‌بیند، که این البته با وضع اجتماعی زمان ارتباط مستقیم دارد؛ از سوی دیگر، او به «آتش گفتار»، «توای بکر»، «داروی فکر»، «زبان چون مفتاح» و... اهمیت می‌دهد که همه اشاره به هنر شاعرانه است.

در واقع، در قرن چهاردهم هنر شاعری پیش رفت، سبک بیان در شعر به کمال رسید، چون در این دور، روند تکمیل شعر عرفانی ادامه داشت، به هم پیوستن شکل و معنی دو سخن، بالا گرفته بود و در این باره شبلی نعمانی درست گفته بود که «شاعری و انشای پرداز می‌هر دو با تمدن یکتوانخت مراحل تکامل می‌پیمایند، یعنی تمدن در هر پایه‌ای باشد، شاعری نیز همدوش و بدان گونه خواهد بود.» (۶۶، ۱۸۹)؛ شاعران در جست‌وجوی دریافت نمودن معنیهای غریب و بکر و دریافت نکات عمیق تلاش فراوان به خرج داده، از همدیگر پیشی می‌جستند. شاعران قرن چهاردهم در اکثر نمودهای شعری: مثنوی، غزل، قصیده، قطعه، رباعی... قلم زده‌اند، و در این میان، مثنوی و غزل بعضی تحولات را از سر گذرانند. ناگفته نماند که مواد ادبی موجود به ما امکان می‌دهد که بگوییم توجه شاعران به این دو نمود ادبی بیشتر بوده است و حتی متخصصان، قرن چهاردهم را دوران گسترش مثنوی و غزل نامیده‌اند (۱۳۷، ۱۴۳).

دانشمند تاجیک ن. سیفی اف داستانه‌های قرن چهاردهم را مورد بررسی قرار داده، آنها را طبق محتوی و ساختشان به چند گروه جدا کرده است، یعنی: داستانه‌های تاریخی، فلسفی - آموزشی، عشقی و تغزلی که همه در شکل مثنوی نوشته شده‌اند (۱۱، ۱۴۷). می‌توان اینجا از ظفرنامه حمدالله مستوفی، شهناشنامه احمد بن محمد تبریزی، گلشن راز محمود شبستری، جام جم و دهنامه اوحدی مراغی، مهر و مشتری خواجه محمد عصار تبریزی... نام برد که نمایانگر رواج داستان‌نویسی در حیات ادبی تبریز بودند، و از جهت حجم، بزرگترین داستان عشقی و تغزلی در این عهد مهر و مشتری عصار تبریزی می‌باشد. طبق گفته دانشمند تاجیک ن. سیفی اف، «سوژه‌های مهر و مشتری»، «فراقنامه»، «جمشید و خورشید»، «گل و نوروز» به کلی تازه‌اند و به چنین سوژه‌هایی در ادبیات فارسی و تاجیک تا قرن چهاردهم بر نمی‌خوریم» (۱۱، ۱۴۷).

در برابر رشد مثنوی، میان سایر انواع متداول شعر، غزل مقام بیشتر دارد. در این عهد شاعری نیست که در غزل طبع نیازموده باشد. چنانچه به گفته شیخ آذری گوش فرامی‌داهیم که می‌گوید: پوشیده نیست که از جنس جواهر فنون شعریه هیچ رشته لطیفتر و گوهری شریفتر از رشته جواهر غزل نیست، که همه، ثمره اعمال و مقامات و احوال و نتیجه عشق و محبت با معشوق و موروث اسرار فراق و وصال است... به اندازه که از فنون شعر فن بهترین آمد غزل

چون نکورویان که در صورت بهنداز جنس و انس از بسکه آذری، غزل را موافق فنون شعریه می‌دانند؛ غزل سرا را نیز، «خارج از طایفه شاعران» می‌دانند، و می‌افزاید که این گروه را اهل لطف و طبع خوانند (آ ۱۸۰، ۵۷). آذری غزل را از نقطه نظر شعرشناسی عهد خود بها داده، و ماهیت بدیعی آن را تا حدی گشاده است و نیز موقع غزل سرا را میان شاعران دیگر مشخص نموده است. مقام و اعتبار شاعر

غزل‌گو را میان سایر سختوران بالاتر ارزیابی می‌کند و بر این نکته در تألیفات دیگر صاحب‌نظران نیز تأکید گردیده است؛ غزل برای شاعران غزلسرا مادر آزمایش طبع و امکان وسیع جهت ابراز هنر در افاده طغیان احساسات و اندیشه‌های باطنی می‌باشد. غزلسرایان قرن چهاردهم سنت غزلسرایان گذشته، خاصه سعدی، امیر خسرو و حسن دهلوی را ادامه داده، در پیشبرد آن باز هم به دستاوردهای نو نائل شدند. به صرافت طبع لطیف شاعرانی چون خواجو، عماد فقیه کرمانی، حافظ، سلمان ساوجی، کمال خجندی رشد غزل به اوج اعلا رسید.

ناگفته نماند که نه فقط ساختار غزل، بلکه دایره موضوع و مندرجات غزل نیز در این دوره وسیع شد، و به قول ذبیح‌الله صفا، غزلسرای عارفانه و عاشقانه با هم در آمیخت و از این آمیزش شیوه نو در غزل به ظهور آمد، از سویی افکار عالی عرفانی و نکات عمیق از حکمت و تفکر شاعرانه و از طرف دیگر زبان لطیف شاعران غزل‌گوی و دقتی که آنها در حفظ ظاهری الفاظ خود به کار می‌بردند با یکدیگر همراه شد (۳۲۳، ۱۸۰). اینجا می‌توان همین را علاوه کرد که برای شاعران غزلسرای این عهد، تصوف مکتب دیگر هنر شعری بود. از بسکه «خمیرمایه تصوف نیز عشق و محبت است» (۶۹، ۴۲). آنها می‌کوشند، نازکترین احساس عشق را با لطیفترین کلمات و عبارات عرضه نمایند. ناگفته نماند که ذوق زیبایی‌شناسی خوانندگان آن عهد نیز بالا رفته بود، غزلی مورد پسند آنان قرار می‌گرفت که معنی و مضمون تازه داشته باشد، و دارای خیالات دقیق شاعرانه بوده، طرز ادای آن برانگیزنده خیال باشد. کمال نیز به این معنی گفته است:

کمال اشعار اقرانت چو اعجاز
گرفتم سر به سر و حی است و الهام
چو خالی از خیال خاص باشد

خیال است آنکه گیرد شهرت عام

همه نازک‌بیانی و بازیک‌اندیشیهای کمال برای افاده خیال خاص و بکر، به تعبیر استاد عینی «مضمون خاص و تازه آب نارسیده» (۲۲۸، ۸۴) می‌باشد و در این کار، او در واقع مهارت فوق‌العاده داشت که موجب پیروی دیگران می‌گشت. از این رو، زین العابدین مؤتمن ذکر کرده است که بعد از امیر خسرو و خواجه (حافظ شیرازی - ب. م.)، شعرایی چون کمال خجندی و پروان او در مضمون تراشی و به اصطلاح خودشان «خیال خاص» گامهای تازه‌ای برداشتند (۳۵۳، ۱۸۳).

از پروان کمال خجندی، امیرشاهی نیز گفته:

شاهی، خیال خاص بگو از دهان دوست
چون نیست لذتی سخنان شنیده را
(۱۲۷، ۵)

شیخ آذری نیز به طرز ادای غزل دقت مخصوصی کرده، لطافت، ظرافت و تکلف در کلام را از مهمترین مشخصات غزل می‌داند (آ ۱۸۰، ۵۷)؛ و نازکی و وسعت خیال را بر آن علاوه نموده، کمیت و کمال غزل را در همین صفتها می‌بیند. دانشمند توانا شبلی نعمانی هم پیرامون ملاحظات نزدیک به همین اندیشه را ارائه نموده است: «زبان غزل، زبانی است خاص که دارای لطافت، نراکت و بالآخره شوخ و ظریف باشد، و برای چنین زبانی خاطرات و خیال خاص هم لازم است.» (۴۲، ۱۹۰)...

از بسکه کمال به قول عینی «استاد بزرگ زبان است» (۲۲۹، ۸۴)، تکلفاتش زشت واقع نشد، او به طرز غزل می‌گوید که تکلفش معلوم نمی‌شود، اگر باشد هم خوشایند هست، زیرا ریشه معنوی قوی دارد.

تکلف‌های کمال نه تنها مورد قبول اهل ذوق بوده، بلکه خودش هم آنها را می‌پسندید، همین است که او گفته:

این تکلف‌های من در شعر من

«کلمینی یا حمیرای» من است

اج ۲، ۱۵۳۹

کمال خود نیز لفظ بازیهای خود را می‌پسندیده است، یعنی او نیز

خجندی، واقعاً غزلسرای طرفه طبع تبریز در قرن چهاردهم محسوب می‌شود که اکثر شاعران تحت تأثیر او بوده‌اند و از آثارش چاشنیها برگرفته‌اند. از جمله چنین شاعران، حاجی محمد عصار تبریزی می‌باشد. سال تولد او برای ما معلوم نیست، وفاتش در سال ۱۳۹۰ و واقع گردیده است، و تمام عمر خود را در زادگاهش تبریز سپری نموده است و نه فقط هم عصر با کمال، بلکه از دوستان و نزدیکان او بوده است (۲۷۵، ۱۷۶). نظر به نوشته سعید نفیسی، «عصار» به غیر از مثنوی «ماه و مشتری» دیوان غزلیات نیز دارد. محمد علی تربیت از دیوان او استفاده کرده، و نوشته است که مجموعه دیوان مولانا (عصار تبریزی) مشتمل بر فنون اشعار و قصاید و غزلیات است و...» (۲۷۶، ۲۰۲). همچنین، منوچهر ملقب به «بدیع تبریزی» (سال تولد و سال وفاتش معلوم نیست) نیز که از شاگردان کمال، شاعر معروف آن زمان بود (۱۹۳، ۱۸۸) و به غیر از مثنوی، محبت نامه که انیس‌الآفرین نیز عنوان دارد، غزل هم سروده است. سخنور دیگری که با کمال خجندی رابطه نزدیک دوستانه داشت، شاعر صاحب دیوان ولی نه چندان معروف - اردشیر بن حسن تبریزی (سال تولد و سال وفات نامعلوم) می‌باشد. همچنین، در قرن چهاردهم در تبریز یک عده شاعران، مثل محمد شیرین مغربی، شیخ کجاج تبریزی، حاجی امین‌الدین تبریزی (در غزل «فوری» تخلص دارد، وفاتش ۷۵۸ هجری)، امیر محمد بدرالدین تبریزی، مولانا درویش سمرغانی، که با تخلص «کریمی» شعر گفته است، شرف‌الدین رامی، مسیحی تبریزی، قاسم الانوار، شاعران ذوالفنون صیرفی تبریزی، خواجه عبدالله تبریزی و... در سبک شعر کمال سخن‌پردازی می‌کردند. «شاهزاده نادر میرزا» درباره شاعران یاد شده در تاریخ و جغرافی در السلطنه تبریز و محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی، عزیز دولت آبادی در سخنوران آذربایجان و دیگران سخن رانده‌اند.